

سید

گاهنامه بسیج دانشجویی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

سال اول ، شماره دوم ، آذر ۹۶ / قیمت ۱۰۰ تومان

دعوت به ضیافت اعداد

پرونده ویژه اقتصاد و ریاضیات



پرونده ویژه اقتصاد مقاومتی

+ داستان ما و مقاوم سازی

با آثار و گفتارهایی از (به ترتیب حروف الفبا):

سعید امینی - حسین حیدری رمی - سید احسان خاندوزی - علی رضایی منش

فرشاد شادان - عباس شاکری - علی عادلی - عبدالرسول قاسمی - مسعود ملکی

محمد مهدی وکیلی - سعید یاری



آمریکا فرشته نجات نیست

بعضی‌ها اصرار دارند آمریکا، این شیطان بزرگ را بزک کنند و به شکل فرشته وانمود کنند. چرا؟ دین و انقلابگری به‌کنار؛ وفاداری به مصالح کشور چه میشود؟ عقل چه میشود؟ کدام عقل و وجدانی اجازه میدهد که انسان قدرتی مثل قدرت آمریکا را به‌عنوان دوست، به‌عنوان مورد اعتماد، به‌عنوان فرشته‌ی نجات انتخاب بکند؟ ۳۰/۶/۱۸

بِسْمِ اللَّهِ

اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كفة ظالم ولا سغب مظلوم

تقدیر به پیشگاه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام به امید گوشه چشمی



نفوذ اقتصادی

امروز نفوذ دشمن یکی از تهدیدهای بزرگ برای این کشور است. چشمان بینای مسئولین اقتصادی باید در مقابل نفوذ اقتصادی باز باشد.

۱۳۹۴
۹۴/۶/۲۵



بیسج دانشجویی
دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

گاهنامه بیسج دانشجویی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

سال اول / شماره دوم / آذر ۹۴

مدیر مسئول: سعید باری

سرمدیر: حمیدرضا عظیمی نیا

گرافیک و صفحه آرایی: مهدی بادیه پیمان

با تشکر ویژه از:

دکتر اسفندیار جهانگرد

دکتر سید احسان خاندوزی

دکتر مسعود درخشان

دکتر عباس شاکری

دکتر عبدالرسول قاسمی

مسعود ملکی

حمید مفتاحی

محمد صادق ملکی

فهرست

- ۴ ما و "سرمایه داری + ۱۷ رکعت"
- ۶ ۱۳ آبان ۸۸ در دانشکده اقتصاد چه گذشت؟
- ۸ آنجا و اقتصاددانهایش
- ۱۰ به کوری چشم مارکس
- ۱۲ مدگرایی تاریخی
- ۱۵ چنین گفت والر اس
- ۱۶ ریاضیات ابزار است؛ نه هدف
- ۱۸ اندر مصائب ربا
- ۱۹ اقتصاد مقاومتی در سه سطح
- ۲۰ وابستگی های راهبردی؛ مهمترین چالش اقتصاد مقاومتی
- ۲۲ برنامه پژوهشی پس از اقتصاد مقاومتی
- ۲۳ بعدالتحریر

ما و "سرمایه داری + ۱۷ رکت"

تاملی در باب مفهوم تجددگرایی حزب اللهی

سعید یاری

به هر سو می خواهی نگاه کن! آیا جز فقیری می بینی که با فقر دست و پنجه نرم می کند؟ یا ثروتمندی که نعمت خدا را کفران کرده و با بخل ورزیدن در اداء حقوق الهی، ثروت فراوانی گرد آورده است؟ یا سرکشی که گوش او از شنیدن پند و اندرزها کمر است؟ کجایند خوبان و صالحان شما؟ کجایند آزاد مردان و سخاوتمندان شما؟ کجایند پرهیزکاران در کسب و کار؟ کجایند پاکیزگان در راه و رسم مسلمانی؟ آیا جز این است که همگی رخت بستند و رفتند؟ و از این جهان بیست و گذران و تیره کننده عیش و شادمانی گذشتند؟ مگر نه این است که شما وارث آنها بر جای آنان تکیه زدید و در میان چیزهای بی ارزش قرار دارید که لب های انسان به نگوشت آن می جنبد؟ تا قدر آنها را کوچک شمرده و برای همیشه یادشان فراموش گردد. پس در این نگرانی ها باید گفت "انا لله و انا الیه راجعون"

قسمتی از خطبه ۱۲۹ نهج البلاغه

پدیده ها و رخداد های اجتماعی است. آیا می توان پذیرفت همتی برای محدود کردن حزب اللهی بودن به "چادر" و "ریش" و "روسی لبانی" و "هیئت" وجود ندارد؟ جمعیت کثیر حزب اللهی های اینستاگرامی! که با آن مواجه هستیم حاصل چیست؟ جهل؟ غفلت؟ کاهلی؟ ناتوانی؟ یا توطئه؟ عادت کرده ایم توطئه را کار سیا و موساد و منافقین و... بدانیم. به راستی حاصل و برون داد عینی تکاپوی وجدانه و خلل ناپذیر! دوستان حزب اللهی مان در فضای مجازی به ویژه اینستاگرام چیست؟ دوستانی که به قول خودشان برای "اصلاح فضا" به عرصه فضای مجازی ورود کردند محتواهای تولیدی شان چه تناسبی با این هدف دارد؟ اگر مطالعه تطبیقی و عینی از عملکرد دوستان در این فضا داشته باشیم با واقعیت مکتوم و تلخی مواجه خواهیم بود. به راستی باید پرسید وظیفه گسترش فرهنگ حجاب و عفاف که مفاهیم فوق العاده مقدس و عمیق شریعت است را چه کسی بردوش فلان بازیگر تازه محجبه شده در فضای مجازی گذاشته؟ صلاحیت این افراد را چه مرجعی و چه زمان تایید کرد؟ و... آیا تصور می کردیم روزی با پدیده هایی مثل "حزب اللهی های کافه رو" و "کافه های حزب اللهی" مواجه باشیم؟ که بعد از ظهرهای تابستان در کافه هایی که دیوارهایش به عکس شهیدان نازنین! مزین است "دمنوش" سرو کنند و جشن تولد برادر فلانی و خواهر بهمانی را جشن گرفته و مصادیق تام! سبک زندگی اسلامی ایرانی را عمیقاً تجربه کنند؟

مگر نه این است که بحمدالله سکولاریسم قاطبه جماعت حزب اللهی را درنور دیده است و حوزه مقدس و فانتزی انقلابی گری از آلودگی به دامان سیاست و جهاد و گفتمان مستضعین باز داشته شده است؟ انقلابی گری یعنی دعای کمیل های کهنف شهدا و نور شهدا و پنج شنبه های معراج شهدا و بهشت زهرا، عکس های خندان شهدای نازنین روی دیوار اتاق و والپیپر گوشی، لانگ شات، مدیوم شات و ترجیحا کلوز آپ! همت، خرازی و ترجیحا ابراهیم هادی! مگر وظایف جماعت حزب اللهی در قبال ولی چیزی جز لایک کردن عکس های با کیفیت آقا، جهاد فی سبیل نشر هشتگ های عاطفی خطاب به "حضرت ماه" است؟ نسل چهارم انقلاب آنچه نامش را انقلابی گری می نامد را نه در کارزارهای مواجهه واقعی با دشمن که در قاب های شیک و ۵ اینچی گوشی هوشمندش تجربه می کند. "الخير كله في الاسمارت فون!" فاجعه ای که امروز در جماعت حزب اللهی با آن مواجهیم، حاصل همت است یا اهمال؟ بی مساله بودن، بی جهت بودن، فانتزی گری وحشتناک، آشفتگی ذهنی، از خود بیگانگی، پرتاب شدگی و رها شدگی در میان انبوهی از توهمات فانتزی و تخدیر کننده، تن دادن به وضع موجود و وادادگی در برابر آن هیچ تناسبی با "انقلابی گری" با همان مفهوم اصلاح گرو پر شور آن ندارد. لازمه انقلابی گری حقیقت جویی، قالب شکنی و آگاهی بخشی و اصلاح گری در برابر پندارهای واهی و مخرب و برخوردار از نگرش انتقادی به



اگر " وَ اللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ الْبِئْسَاءِ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ " که غایت دین حکومتی است انکار یا نادیده گرفته شود و دین ایترو بی مساله و بی دنباله و مقصد تعریف شود، آنگونه که در جیب جا بگیرد و در برابر جامعه و واقعیت هایش و چنگ اندازی به بیت المال و شکل گیری نهادهای قدرت و ثروت و شکم بارگی ظالم و گرسنگی مظلوم و استضعاف و استکبار و... ککش هم نگردد و یا در نهایت به یک آه از سر تحریک عاطفه بکشد، قاعدتا حزب الهی بودن هم خلاصه در جملات فانتری و زیبایی چون «خواهرم سیاهی حجابت کوبنده تر از سرخی خون من» خواهد بود.

مگر حزب الله باید یار مظلوم و دشمن ظالم باشد؟

مگر اصلا باید بر شکم بارگی ستمگر و گرسنگی مظلوم آشوبید؟

این تفاسیر مارکسیستی و کمونیستی و انحرافی از انقلاب را رها کنید!

مگر فاطمه (ع) دغدغه بیت المال داشته است؟

مگر غیر از حجاب، ارزش و دغدغه و نگرانی دیگری داشته است؟

مگر امام صادق فرموده است: «مردم فقیر و گرسنه و محتاج نشدند الا با گناهان اغنیاء»؟

وقتی که تعریف دوستان از انقلابی گری در برابر جامعه و مناسباتش و مشکلاتش و مفاسدش و مظالمش حساسیتی ندارد، قاعدتا باید هم از صحنه های مختلف اجتماعی کناره بگیرند و به ترویج انقلاب منهای مستضعفین مشغول باشند.

از حزب الهی «سرمایه دار + ۱۷ رکعت» نمی شود انتظار معجزه های در

میدان عمل داشت.

حزب الهی های موجود چقدر به چنین تعریفی از انقلابی گری ملتزمند؟

واقعیت ها و روابط و مناسبات را چقدر از منظر چنین دینی و چنین نگاهی می بینند؟

دلبستان موجود انقلاب چقدر در دغدغه «من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین، فلیس بمسلم» و «من بات شعبان و اخوه جالع، فلیس بمسلم» غوطه می خورند؟

بررسی کنید اشخاصی که در خرداد جان دادند، سنگ قبرهای آن ها را ببینید، کی بودند این ها؟ اگر یک سنگ قبر از این قشرهای دیگر غیر اسلامی پیدا کردید، آن ها هم شرکت داشته اند، اگر در قشرهای اسلامی یک سنگ قبر از آن درجه های بالا پیدا کردید، آن ها هم شرکت داشته اند، ولی پیدا نمی کنید. هرچه هست از این قشر پایین است، این قشر کشاورز است، این قشر کارگر است، این تاجر مسلم است، این کاسب مسلم است، این روحانی متعهد است، هرچه هست از این قشر است، پس ۱۵ خرداد را به تبع اسلام این ها به وجود آوردند و به تبع اسلام این ها حفظ کردند و به تبع اسلام این ها نگهداری می کنند.

امامنا(ره) ۱۳۵۸/۰۳/۱۵

تاریخ شفاهی دانشکده اقتصاد علامه

۱۳ آبان ۸۸ در دانشکده اقتصاد چه گذشت؟

مسعودملکی

در اوج فتنه مطرح کرده بود و پرسش اساسی را از علوم انسانی داشتند. نظرم را گفتم اما استقبالی نشد چه اینکه در روزهای عادی کسی از رفقا چنین مطالباتی نداشت چه برسد به ایامی که هزارانگ سبزی بودن هم می توانستند به ما بزنند.

حسینی فرد پیشنهاد داد که روی مقوا شعار بنویسیم و بین دانشجویها برویم و اگر هم درگیری شد درگیر شویم. خیلی جالب بود که یکی از بچه ها می گفت: اصلا جانمان را گذاشته ایم برای

چنین زمانی!!! (نقله شدن و از آن مهمتر نقله

کردن اسمش می شود ایثار و دریغ از کمی ...)

در همین اثنا بود که صدای به هم خوردن درب آهنی دانشکده آمد و بلافاصله جیغ و داد دانشجویان بلند شد. مامورها ریختند توی دانشگاه.

تنها چیزی که متوجه شدم این بود که از

دفتر خارج شدم و به اکابری و سید کانون

حسینی اشاره کردم که: بیاید.

به همراه اکابری و سید کانون وارد حیاط

خلوت روبروی تربیت بدنی شدیم. باقی بچه ها یعنی حسینی فرد و دارابی، بابایی و طهمورثی هم آمدند.

یکی از دخترهای دانشکده مقنعه اش از سرش افتاده بود. از ترس به کنجی پناه برده بود و گریه می کرد. برایش حاشیه امنی درست کردیم

تا فرار کند. یکی از بچه ها که اسمش علی میم بود نیز دست مامورها گیر افتاده بود که با بچه ها او را هم بیرون کشیدیم. در این حال بود که یکی از مامورها یک گلوله پلاستیکی شلیک کرد که خوشبختانه به کسی

نخورد. خیلی جالب بود. اونها مامور حراست رو کتک زدند و برو بچه های ما رو نیز از عنایت خودشون بی بهره گذاشتند. در همین درگیری

ها اکابری یه لگد حساسی زد و یکی بهترش رو خورد که نقش زمین شد. به هر حال نیروهای خود سر بعد از چند بار آمدن و رفتن به بالا متوقف شدند. ما که خیالمان از پایین راحت شد به داخل حیاط برگشتیم هنوز پله ها را تمام نکرده بودم که یکی از خانم ها شروع کرد به پرخاش

متاسفانه تنها کلاس چهارشنبه های ترم هفتم مصادف شده بود با ۱۳ آبان (ترم هفت من بود که برای کنکور کم واحد گرفته بودم ولی اغلب رفقای فعال بسیج مرخصی بودند). ناگزیر (ناگزیر و متاسفانه به این دلیل که نمی خواستم و نمی خواستند و نباید در فعالیت بچه ها دخالت می کردم) دانشکده بودم. این را می دانستم که از اصول تشکیلات (اون سال اولین سالی بود که ما را از بسیج بیرون ریختند، بنده هم مسئول بسیج قبل از ریختن بودم) خارج است که در تمهیدات آنها دخالت کنم و نکردهم.

از ساعت ۱۱ به بعد بود که دانشکده کم کم شلوغ شد و تحرکات خیابانی به داخل دانشکده کشیده شد و این هر دو هم دیگر را تقویت می کردند. خبری از بچه های بسیج نبود. در عرض چند دقیقه وضعیت دانشکده به هم ریخت و رسماً مرا به یاد تصاویری که از انقلاب فرانسه دیده بودم انداخت. گازهای اشک آور از بیرون به داخل دانشکده شلیک می شد. عده ای می دویدند و عده ای آتش

درست کرده بودند که جلوی ریزش اشکشان را بگیرند. یادم می آید که یکی از گازهای اشک آور بر روی پشت بام خانه پیرمردی که در گوشه دانشکده اتاقکی داشت افتاد و بچه ها برای کمک به ایشان سریع وارد خانه اش شدند.

وضعیت خیلی بدی بود از یک طرف اوضاع از دست خارج شده بود و دانشکده هم رسماً کار و برنامه ای نداشت. بچه های بسیج بدون برنامه قبلی و منفعل بودند. من هم از یک طرف دافعه بچه ها نسبت به خودم را حس می کردم و از طرفی نمی شد کاری نکرد. وارد دفتر بسیج شدم. دارابی و حسینی فرد و اکابری آنجا بودند. اکابری مدام بذل عنایت می کرد و می گفت که بچه های ۸۵ منفعل بودند و از این حرف ها. البته من هم توجهی نمی کردم. میثم از من همان سوال همیشگی را پرسید که: چه کنیم؟ و آن چیزی که به نظرم می رسید این بود که زمین بازی مطالبه را باید عوض کرد. همان چیزی که رهبری

معترض دانشکده از شما تعریف و تشکر می کنند. تحلیل منطق رفتاری این رفقا وقتی می طلبد که ان شا... به دست آید. هوا تاریک شده بود و قائله خوابیده بود. با چند نفر از بچه های بسیج آخرین نفراتی بودیم که در دانشکده باقی مانده بودیم. یکی از مامورین حراست دانشکده (از ذکر اسمش معذورم) را دیدیم که می گفت حراست از من اسم چند تا از دانشجویان رو می خواد و این در حالی بود که نمی خواست اسمشون رو بده

جالب بود مامور حراستی که مفصل از دست مامورهای انتظامی یا ... کتک خورده بود تحلیلش این بود که اسم نده. جالب تر اینکه رئیس حراست دانشکده که اصلا شلوارش هم خاکی نشده بود و توی قائله کوچکترین نقشی نداشت حالا به جرم امتناع مامور از اسم دادن و شناسایی کردن (خود لامصبش نبود که شناسایی کنه) مامور حراست رو از دانشکده تبعید کردند و رفت. ب ن:

البته که با شلوغ کاری های دانشجو ها که بعضا منافق و معاند توشون پیدا می شد مخالف بودیم و هستیم اما عمل به هنگام و به موقع تو اون شرایط این نبود که تنور درگیری داغتر بشه، این نبود که فضا از منطق به سمت فحاشی بره، این نبود که الکی برای یه عده نامرد، شهید سبز درست کنیم؛ اونهم به اسم دفاع از ارزش ها و ... اما یه عده بعد از قطع نامه ۵۹۸ هیچ درب دیگری برای شهادت پیدا نکردند و هر وقت درگیری ای چیزی میشه بهانه پیدا می کنند آن طرف نامرد و باهوش، این طرف ... و آن روز می خواستند از دانشجویان معترض کشته ای بسازند تا برپشته نامردی شان و حماقت ما بیافزایند که به سلامت گذشت والله خیرالماکرین

به بنده. حالا مصطفی (ت) هم به او اضافه شده بود. شکایت می کردند از اینکه چرا تابلو اعلانات بسیج فلان مطلب را می زند و فلان مطلب را نمی زند!!!

توی این فرصت که از دست اونها خارج شدم؛ به سید علیرضا زرگر (دوستی که همچنان برایم محترم است) از رفقای گلگه کردم که: این رسمش نبود درحالی که هنوز جای کتک بچه ها درد می کنه، رفقای شما اینطوری رفتار می کنند.

توی این مدت انگار دکتر مسعود درخشان آمده و سری برای دانشجویان به معنای تاسف تکان داده بود که یکی از بچه های انجمن اسلامی شروع کرده بود به شعار دادن: استاد کودتا چی و بعضی از رفقا هم نیز تکرار کرده بودند. اینجا بود که حمید بابایی اعتراض کرده بود که: با درخشان چی کار دارید و ...

اونها نیز حمید را هل داده بودند و خورده بود زمین. خورده بود زمین که بالای سرش رسیدم و بلندش کردم و اون سبزه رو کنار زدم، سبزهایی که بعضی شون را تا حالا ندیده بودم.

حالا اون طرف علیرضا غفاریان (برای من مجید سوزوکی دانشکده است و عزیز) دادو بیداد می کرد که: جرات آشوب و درگیری ندارید چرا شلوغ می کنید و بعد فرار می کنید؟ (البته در فضای لاتی چیز دیگری می گفت، نقل به مضمون کردم) از حمید که خلاص شدم دویدم سراغ غفاریان که بچه ها به کنجی برده بودنش و قانعش کردیم که بی خیال بشه. حالا دانشکده رسماً ساکت شده بود و دست بچه های بسیج بود.

رفتاری جدید شروع شده بود که حالا دوباره رفقا یکی از جمله های امام (ره) رو گیر آورده بودند و میزدند توی سرم که: میادا دشمن از شما تعریف کنه که در این صورت شما مشکل دارید. بعضی از همین رفقای که با هم رفته بودیم پایین، حالا معترض بودند که چرا دانشجویهای

قسمت سوم

آنجا و اقتصاددانشان

حسین حیدری رمی

از قرن نوزدهم تا انتهای جنگ اول جهانی جریان داشت چارچوب فکری ای را میساخت که افراد تحصیلکرده میتوانستند از درون آن چارچوب ساحت‌های مختلف معرفتی را با یکدیگر و با زندگی مرتبط کنند که این امر به آنها اجازه میداد تا برای حل مشکلات عملی، در زمینه‌های مختلف علمی به استنباط راهکار بپردازند.

کینز در ابتدا به عنوان کارمند دولتی بریتانیا استخدام شد و به اداره هندوستان دولت بریتانیا فرستاده شد. او در ابتدا از کارش احساس رضایت میکرد، اما بعد از مدتی، این کار برای کسالت آور شد و از آن استعفا داد و به شهر زادگاهش، کمبریج برگشت تا بر روی "نظریه احتمال" در آمار- که نقطه آغاز آن توسط پدرش، جان نیویل کینز و اقتصاددان معروف "آرتور پیگو" گذاشته شده بود، تحقیق کند. کینز در سال ۱۹۰۹ میلادی اولین مقاله تخصصی اقتصادش را در مجله "اکنامیکس جورنال" درباره روند رو به افول اقتصاد جهان بر هندوستان به چاپ رساند. همچنین، در همین سال بود که آلفرد مارشال، با پذیرش حمایت مالی کینز، از او برای استادی اقتصاد دعوت به کار کرد.

درآمد کینز از راه استادی اقتصاد که در آن دیگر بسیار زبده شده بود، با پذیرفتن دانشجویان خصوصی بیشتر، و همچنین پذیرفته شدنش به عنوان استادیار افزایش پیدا کرد. در سال ۱۹۱۱ کینز به عنوان سردبیر "اکنامیکس جورنال" انتخاب شد و در سال ۱۹۱۳ هم اولین کتابش تحت عنوان "نظام ارز و امور مالی هندوستان ۱۰" به چاپ رساند. پس از چاپ این کتاب، کینز به در کمیسیون سلطنتی بریتانیا در امور ارز و مالی هندوستان به کار مشغول شد و استعداد فراوانی در به کارگیری مفاهیم نظری در حل مشکلات عملی از خود نشان داد.

با افزوده شدن گمانه زنی‌ها درباره شعله کشیدن جنگ اول جهانی، دولت بریتانیا از کینز به دلیل تخصصش کمک خواست، هرچند که او بعد از استعفا از مقامش در هندوستان، در سال ۱۹۱۴ دوباره به عنوان کارمند استخدامی دولت بریتانیا در نیامد. او چند روز پیش از زبانه کشیدن رسمی جنگ جهانی به "لندن" رفت. بانکدارها در حال فشار آوردن به دولت برای تعلیق قابلیت تبدیل پذیری اسکناسها به طلا بودند، ولی با کمک کینز، رئیس قوه قضاییه بریتانیا ۱۱ متقاعد شد که از آنجایی که این خواست بانکدارها، یعنی تعلیق تبدیل پذیری اسکناسها به طلا پیش از آنکه واقعا انجامش حیاتی شود، میتواند به اعتبار آینده پایتخت بریتانیا ضربه بزند، با آن مخالفت کرد. در ماه ژانویه سال ۱۹۱۵ کینز در خزانه داری بریتانیا به یک مقام حکومتی

جان مینارد کینز John Maynard Keynes پدر پیشرو

کینز را بنیانگذار دانش اقتصاد، به معنای امروزی اش میدانند. او در سال ۱۸۸۳ میلادی در شهر کمبریج انگلستان به دنیا آمد. پدر او، اقتصاددان و از مدرسین مشهور دانشگاه در زمینه "علوم اخلاقی"، "جان نیویل کینز" بود. کینز، آنطور که معروف است، همواره از حمایت‌های پدرش، هم در زمینه درسهایش و قبول شدن "در آزمونهای پورسیه" و هم در زمینه مالی، حتی زمانی که کینز ۴۶ ساله بود و تقریباً به دلیل بحران سال ۱۹۲۹ تمام دارایی‌هایش را از دست داده بود، برخوردار بود. کینز دوران تحصیلات مقدماتی اش را با شرایط بسیار خوبی در درسهایش، خصوصاً در ریاضیات به پایان رساند. او در سال ۱۸۹۷ میلادی موفق به دریافت بورس "کالج ایتن ۲" شد. او در آنجا در زمینه‌های مختلفی از خود استعداد نشان داد، خصوصاً در ریاضیات، علوم سنتی و تاریخ. در سال ۱۹۰۲ کینز کالج ایتن را با دریافت بورس تحصیلی به مقصد "کالج کینگ ۳" ترک کرد تا ریاضیات بخواند. در اینجا بود که "آلفرد مارشال ۴" از کینز خواهش کرد تا، علی‌رغم کوششی که کینز در خود به سوی فلسفه و

خصوصاً، فلسفه "مور ۵" احساس میکرد، "اقتصاددان" شود. البته او به یک انجمن دانشجویی نخبگان کمبریج با پس زمینه مباحثات فلسفی تحت عنوان "فرستاده گان کمبریج ۶" پیوست تا این کوشش را ارضا کند. پیش از ترک کمبریج، کینز ریاست اتحادیه صنفی دانشجویان کمبریج را هم در باشگاه لیبرال کمبریج تجربه کرد. در ماه مه سال ۱۹۰۴ او موفق به دریافت مدرک ریاضیات با معدل عالی شد. او دوسال بعد از این را وقف کار دانشگاهی و شرکت در مباحثات فلسفی و اقتصادی و خصوصاً کلاسهای درس اقتصاد به عنوان یک فارغ التحصیل کرد و همچنین برای دوره‌های بالاتر تحصیلی اقدام به مطالعه کرد. به قول "هری جانسن ۷" اقتصاددان، خوشبینی ای که با زندگی دوران جوانی کینز گره خورده است، کلیدی برای فهم اندیشه آینده اوست. به قول جانسون، کینز همواره مطمئن بود که میتواند برای هر مسأله ای که توجهش را به آن میدهد، راه حلی پیدا کند و همچنین، این اعتقاد که مسئولان بالادستی افرادی هستند که میدانند چگونه باید امور را اداره کنند. البته این خوشبینی کینز را میتوان به دو معنا، فرهنگی هم دانست؛ یکی این که کینز آخرین نسلی از بریتانیایی‌ها بود که در امپراطوری ای میبایلد که همچنان در او قدرت بود، و هم در نظر او و هم در نظر بیشتر دنیا، این امپراتوری هم در قدرت و هم در فخامت بسیار برجسته بود. دوم این که کینز به آخرین نسلی تعلق داشت که میتوانستند با اهرم فرهنگ، و نه لزوماً تخصص حکومت کنند. آن نوع از یگانگی فرهنگی که

رسمی منصوب شد، و به عنوان اولین درخواست، از او خواسته شد تا شیوه های انتقال اعتبارات بین بریتانیا و کشورهای هم پیمان آن در جنگ جهانی را طراحی کند. یکی از جالب ترین کارهای این اقتصاددان که در نظر دیگر اقتصاددانان آن روزگار چهره ای جذاب نبود (حتی منفور هم بود)، این بود که، جدای از طراحی شیوه های انتقال اعتبارات بین کشورهای متحد بریتانیا و بریتانیا، او میبایست برای معضل کمیابی ارزهای خارجی در بریتانیا هم (خصوصاً پرتاس ۱۲، واحد پول اسپانیا که هرچند ظاهراً در آن جنگ بی طرف بود، ولی تمایل به محوری ها داشت و طبیعتاً ارز این کشور هم در بریتانیا کمیاب شد)، و همانطور که شاید با سطحی ترین بررسی ذهنی بتوان فهمید، اقدام به انجام طرحی برای جعل واحد پول اسپانیا کرد، به گفته اقتصاددان "رابرت لیکمن ۱۳"، کینز به دلیل "اعصاب و هنرمندی اش، قهرمان شد". وزارت خزانه داری از این که کینز توانسته بود انباره ای از پرتاس اسپانیایی تهیه کند که موقتاً بتواند مشکل دولت بریتانیا را حل کند بسیار خوشحال شد. داستان اینجا تمام نمیشود، کینز پولها را تحویل دولت نداد، بلکه آنها را در بازار تزریق کرد تا بازار را بشکند و این کار این اقتصاددان جسور، جواب داد و قیمت ارز اسپانیایی کاهش یافت و از کمیابی خارج شد. کینز در سال ۱۹۱۹ میلادی به عنوان نماینده مالی خزانه داری بریتانیا در کنفرانس صلح ورسای که پس از شکست آلمان در جنگ اول جهانی

تشکیل شد، منصوب شد. درباره آلمان، کینز، مثل همیشه ساز مخالف میزد و برخلاف رهبران کشورهای پیروز (بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده) که بر طبل غرامتهای سنگین برای فلج کردن آلمان میکوبیدند، معتقد بود که غرامت سنگینی نباید به آلمان تحمیل شود، چرا که این امر به مردم بیگناه آسیب میزند و از طرف دیگر هم، توانایی ملت آلمان را برای پرداختن پول برای کالاهای وارداتی از کشورهای پیروز و کلا همه جهان چنان محدود

میکند که واقعاً آسیب بزرگی هم به قدرتهای پیروز به لحاظ اقتصادی وارد میکند. کینز به دلیل جو غالب، مجبور به زدن حرفهایش در پشت پرده شد، که طبیعتاً هم اثر نداشت. بعد از کنفرانس و در ژوئن سال ۱۹۱۹، کینز این پیشنهاد را که ریاست بانک "نورثرن کامرس ۱۴" بریتانیا بر عهده بگیرد، قویا رد کرد، شغلی که در ازای یک کار به اندازه صبح یک روز در هفته، ۲۰۰۰ پوند استرلینگ میتوانست برای او درآمد ایجاد کند. تحلیل کینز از اثرات پیشبینی شده آسیب وارد شده بر آلمانی ها در پیمان ورسای، در کتاب او "پیامدهای اقتصادی صلح ورسای ۱۵" که در همان سال چاپ شد، بازتاب پیدا کردند.

در دهه ۱۹۲۰ میلادی تلاش علمی کینز معطوف به نظریه احتمال و خصوصاً ابعاد فلسفی و ریاضیات محض آن بود و کینز معتقد بود که احتمال نمیتواند بیشتر یا کمتر از مقادیر حقیقی که خودشان واسطه بین حقیقت محض و مغالطه هستند، باشند. کینز اولین دیدگاه درباره بازه باز و بسته در توزیعهای احتمالی را در فصول ۱۵ و ۱۷ کتابش، "مقاله ای درباره احتمالات" را ارائه میکند. سوای کارهای علمی کینز، در دهه ۱۹۲۰ کینز به عنوان روزنامه نگاری فعال که کتابهایش در بعد بین الملل به فروش میروند و همچنین مشاور اقتصادی در لندن شناخته میشود. کینز مطالعاتش را برای بررسی رابطه بین بیکاری، پول و سطح قیمتها از دهه ۱۹۲۰ شروع کرده بود. کتاب او تحت عنوان "مقاله ای درباره پول ۱۶" در سال ۱۹۳۰ میلادی و در دو جلد به چاپ رسید. ایده مرکزی تحقیق کینز در این کتاب این بود که اگر مقدار پولی که پس انداز

میشود از مقداری که سرمایه گذاری میشود، تجاوز کند- که در صورتی که نرخ بهره تعلق گرفته بر پس اندازها بسیار بالا باشند رخ میدهد- در آن صورت بیکاری افزایش خواهد یافت. بخشی از این امر به این دلیل است که مردم تمایل نخواهند داشت که سهم زیادی از آنچه را که استخدام کنندگان به کارمندانشان (مردم) میپردازند را در بازار صرف کنند و از این رو، برای استخدام کنندگان، در بعد کلی، به دست آوردن سود بسیار دشوار خواهد شد. کینز با عملکرد دولت بریتانیا در طی دوران رکود بزرگ شدیداً مخالف بود و معتقد بود که کسریهای بودجه، اتفاقاً میتوانند در دوران رکود، خوب باشند. در اوج رکود بزرگ، کینز کتاب معروفش "راههای توانگری" را در سال ۱۹۳۳ به چاپ رساند که شامل راهکارهای سیاست گذاری برای گذر از بیکاری وخیم در تمام دنیا بود. با وجود این که این کتاب اصولاً خطاب به دولت بریتانیا نوشته شده بود، ولی شامل راهنمایی ها و دستوراتی هم برای دیگر اقتصادهایی که توسط رکود بزرگ جهانی آسیب دیده بودند، بود. یک نسخه از این کتاب پس از چاپ برای رئیس جمهور تازه انتخاب شده ایالات متحده، "تئودور روزولت ۱۷" و همچنین دیگر رهبران جهانی فرستاده شد. هم دولت بریتانیا و هم دولت ایالات متحده صحبتهای کینز را جدی گرفتند و سیاستهای پیشنهادی او را به کار بستند. در اواخر سال ۱۹۳۳ میلادی بود که به پیشنهاد اقتصاددان "فلیکس فرانکفورت ۱۸"، کینز مستقیماً

رئیس جمهور ایالات متحده را مورد خطاب قرار داد و برای شخص او نامه هایی درباره سیاستگذاریهای اقتصادی خروج از بحران نوشت، که بعد از این نامه ها، کینز و روزولت یکدیگر را رو در رو هم ملاقات کردند. از انتهای رکود بزرگ تا اواسط دهه ۷۰ میلادی، دیدگاه کینز، تنها دیدگاه حاکم بر سیاستگذاران اقتصادی ایالات متحده و اروپا بود، و از آن به بعد بود که دیدگاههای کلاسیک جدید بار دیگر مجال ظهور یافتند. کینز در سال ۱۹۴۹ میلادی فوت کرد و چون نوبل اقتصاد از سال ۱۹۶۹ میلادی اعطا

در اواخر سال ۱۹۳۳ میلادی بود که به پیشنهاد اقتصاددان "فلیکس فرانکفورت ۱۹" کینز مستقیماً رئیس جمهور ایالات متحده را مورد خطاب قرار داد و برای شخص او نامه هایی درباره سیاستگذاریهای اقتصادی خروج از بحران نوشت

میشود، او حائز آن نشد.

(Endnotes)

۱. John Neville Keynes

۲. Eton

۳. King's College

۴. Alfred Marshall

۵. G.E. Moore

۶. Cambridge Apostles

۷. Harry Johnson

۸. Arthur Pigou

۹. Economics Journal

۱۰. Indian Currency and Finance

۱۱. Chancellor of Exchequer

۱۲. pesetas

۱۳. Robert Lekachman

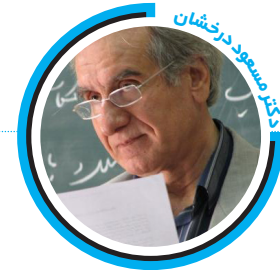
۱۴. British Bank of Northern Commerce

۱۵. The Economic Consequences of The Peace

۱۶. Treatise on Money

۱۷. Theodore Roosevelt

۱۸. Felix Frankfurter



به کوری چشم مارکس

سعید امینی

آباد نیامده بود. علاوه بر این، مطالعه آثار دیگر اندیشمندان این عرصه مانند جونز، والراس و پارتو (که برخلاف صحبت دبرو کاملاً جریان‌ی حساب شده بودند) نیز بی‌هدف بودن ورود ریاضیات به اقتصاد را نفی می‌کند. در نتیجه باید به ایده‌ای فراتر از سخن دبرو درباره چگونگی ورود ریاضیات به اقتصاد اندیشید. علاوه بر این با قبول هدفمند بودن ورود ریاضیات به اقتصاد در قرن ۱۹؛ این سوال نیز در ذهن بوجداد می‌آید که چرا این حرکت تا دهه ۳۰ میلادی مورد اقبال واقع نشد؟

فرضیه دوم: فرضیه کورنو؛ ارائه بد و دانش کم ریاضیات او می‌گوید بیان بد ریاضی در اقتصاد و نداشتن دانش کافی ریاضیات، باعث شده است که اقتصاددانان بزرگ همچون سی، ریکاردو و... به اقتصاد ریاضی علاقه مند نشوند. آیا واقعا اینگونه بود؟

کورنو در سال ۱۸۳۸ کتابی با عنوان «تحقیق در باب مبانی ریاضی ثروت و ملل» (اسمی شبیه به کتاب اسمیت) نوشت که در طی ۳۰ سال، حتی یک نسخه آن فروش نرفت! از همین رو او مجبور شد در این کتاب تجدید نظر بکند (یعنی ریاضیات آنرا کم کرد) و با عنوان «اصول تئوری‌های ثروت و ملل» منتشر سازد که باز هم استقبالی از آن نشد. در انتها ریاضیات آن را به سطح مقدماتی رساند و کتابی با عنوان «خلاصه دکترین اقتصادی» روانه بازار کرد. اما تنها یک ریاضیدان (نه اقتصاددان) کانادایی، در یکی از کتابهایش، ۱۰ صفحه به معرفی آن پرداخت!!! حال سوال اینجاست که خود کورنو با اینکه ریاضیدان و اقتصاددان دانشمندی بود؛ چرا اثرش مقبول

واقع نشد؟ این عدم اقبال با توجه به اینکه خود کورنو مبتلا به «بی‌دانشی» نبود؛ دلیلی بر ابطال نظریه او درباره ورود ریاضیات به اقتصاد است. اما واقعا چرا فعالیت کورنو شکست خورد؟

دیده نشدن فعالیت‌های کورنو به حدی بود که جونز در کتاب «بیوگرافی» (در این کتاب به بررسی ۱۰۰ اثر اقتصاد ریاضی از جمله کتاب کورنو پرداخته می‌شود) می‌گوید: عجیب است که یک انگلیسی (منظور خود جونز است) باید اهمیت کورنو فرانسوی را گوشزد کند. این تعجب جونز از دیده نشدن کورنو؛ دلیلی است بر بطلان نظریه کورنو درباره ورود ریاضیات به اقتصاد.

در این نوشته سعی می‌شود با توجه به نظرات دکتر درخشان که در مقالات نشان منعکس شده^۱ به بررسی اجمالی پیرامون روابط ریاضیات و اقتصاد پرداخته شود. بدیهی است آنچه در این نوشتار آمده؛ برداشت نویسنده از دو مقاله دکتر درخشان است که ممکن است برداشت کاملاً صحیحی نباشد. برای درک نظرات دکتر درخشان توصیه می‌شود خوانندگان محترم به اصل مقالات رجوع کنند.

دکتر درخشان بحث خود را در دو مقاله منتشر کرده‌اند. این نوشته قصد دارد مقاله اول دکتر درخشان را تشریح کند. در این نوشته به تبعیت از مقاله اول، به بررسی چهار نظریه در منشاء ریاضیات در اقتصاد می‌پردازیم. مقاله دوم (که ما در این نوشته بدان نمی‌پردازیم) مربوط به ورود ریاضیات به اقتصاد در دهه ۱۹۳۰ میلادی است. هدف مقاله اول دکتر درخشان تبیین این موضوع است که ورود ریاضیات در اقتصاد چیزی جز واکنش به اقتصاد مارکسیسم نیست. محتوای مقاله دوم هم صحبت از برنامه تحقیقات هماهنگ شده‌ای است که دلیل اصلی رواج گسترده ریاضیات در اقتصاد جدید است.

دکتر درخشان عقیده دارد که در سالهای گذشته چهار اقتصاددان مشهور نظراتی پیرامون ورود ریاضیات به اقتصاد مطرح کرده‌اند که به نقد و بررسی این نظرات پرداخته‌اند و هیچ یک از این نظرات را معتبر نمی‌دانند.

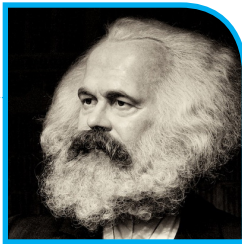
فرضیه اول: فرضیه دبرو^۲؛ ناکجا آباد به اعتقاد دبرو سردمداران ورود ریاضیات به اقتصاد بصورت جریان‌ی مشخص و تعریف

شده، عمل نکرده‌اند و همگی جزایر جداگانه‌ای از تفکر منفرد بوده‌اند که بدون هدف معین ایده‌پردازی کرده‌اند. اما آیا واقعا طبق نظر دبرو فعالان اقتصاد ریاضی بی‌هدف بوده‌اند؟ کورنو بیش از صد سال قبل از دبرو در ابتدای کتابش می‌گوید: «بس کنید از صحبت کردن از این ایسم‌ها. مردم اقتصاد اثباتی می‌خواهند. مردم اسناد آماری گزارش‌های دولتی می‌خواهند. همه طبقات جامعه به این آمارها علاقه مندند.» البته چیزی که در ذهن کورنو بود؛ بیشتر به اقتصاد سنجی شبیه است؛ اما به این دلیل که آمارها و روشهای تخمین گاوس در اقتصاد رایج نشد؛ او به سمت ریاضی کردن مفاهیم اقتصادی رفت. این اظهارات کورنو بیانگر این مطلب است که او کاملاً هدفدار حرکت می‌کرد و از ناکجا

با استناد به کورنو؛ فعالیت‌های جونز و والراس و... غیر علمی و واکنشی سیاسی به یک اندیشه (مارکسیسم) جلوه نمی‌کند؛ بلکه ورود ریاضیات به اقتصاد روندی تکاملی به خود گرفته و اینگونه دیده می‌شود که دیگران بر آثار کورنو تکمله زده‌اند.



والراس



مارکس



کورنو



جونس

میرسد، اما نتیجه این نظر او عدم استفاده از ریاضیات است. اما با مرور این ۴ نظریه، در انتها همچنان این سوال وجود دارد که چرا ریاضیات وارد اقتصاد شد و چرا شکست خورد؟ در اینجا به نظر دکتر درخشان می پردازیم.

همانطور که در بالا گفته شد؛ جونس در کتاب "بیوگرافی" به بررسی ۱۰۰ اثر اقتصاد ریاضی پرداخت. او از بین این صد اثر؛ به کتاب کورنو توجه ویژه می کند و از عدم شناخته شدن او ابراز تعجب می نماید. اما چرا در ۱۰۰ اثر احصا شده توسط جونس، کورنو پرنگ می شود؟ توجه جونس به کتاب کورنو در بین ۱۰۰ اثر در حالی است که خود جونس تصریح می کند که کتاب کورنو را بطور کامل متوجه نشده است!!! علی رغم عدم فهم، چرا جونس کتاب کورنو را مورد توجه ویژه قرار داد؟ ریاضیات والراس و جونس در زمان آشفته نظریه ها و ایسم هاست. دانش اقتصاد در این زمان بسیار آشفته است و درگیری کلاسیک ها و مارکسیست ها به اوج خود رسیده است. در این زمان عده ای برای مقابله با این وضعیت آشفته؛ به فکر ابداع بینشی نوین در اقتصاد می افتند که خارج از ایسم ها باشد و بتوان فارغ از ایدئولوژی بر آن اتفاق نظر داشت. در واقع ورود ریاضیات به اقتصاد؛ نوعی عکس العمل به مارکسیسم بود. کورنو همچنان که در مقدمه کتاب او خواندیم از ایسم ها اظهار نارضایتی میکنند و از اقتصاد اثباتی سخن میگویند. بر همین مبنا جونس باید از کورنو یاد کند؛ چرا که دغدغه کورنو همان است که جونس آن را میخواهد. با استناد به کورنو؛ فعالیت های جونس و والراس و... غیر علمی و واکنشی سیاسی به یک اندیشه (مارکسیسم) جلوه نمی کند؛ بلکه ورود ریاضیات به اقتصاد روندی تکاملی به خود گرفته و اینگونه دیده می شود که دیگران بر آثار کورنو تکمله زده اند.

فرضیه سوم: فرضیه والراس؛ تجربه به جای قیاس به اعتقاد او آموزش به دو صورت است: ۱. استفاده از استقراء و تجربه ۲. استفاده از قیاس و استدلال او میگفت علت شکست ریاضیات در اقتصاد، استفاده از نوع دوم آموزش است. ورود ریاضیات به اقتصاد در زمان

کورنو فارغ از آمار بود و فقط در وادی استقراء ماند؛ در حالی که ورود آمار و استفاده از استقراء و تجربه می توانست به موفقیت این جریان بیانجامد. والراس پیش بینی کرد در آینده نه چندان دور، مسیر علم اقتصاد به سمت بهره بردن از آمار برود. (با این حال تحقق پیش بینی والراس نزدیک به یک قرن بطول انجامید!!!) با اینکه والراس ایده ورود آمار به اقتصاد را مطرح کرد؛ اما خودش حتی یکبار از آمار و ارقام در کتاب هایش بهره نبرد!!!

فرضیه چهارم: فرضیه فون نیومن و مرگنشتاین؛ چه مشکلاتی در اقتصاد موجب

می شود که ریاضیات برای آن نقش توسعه دهندگی ایفا نکند؟ علی رغم اینکه در سایر رشته ها ریاضیات توسعه دهنده است؟ فون نیومن با این سوال به موضوع ما پاسخ میدهد. او در جواب این سوال به ۴ نکته اشاره میکند:

۱. مفاهیم مبهم: علم ریاضی علمی دقیق است؛ اما اقتصاد دقیق نیست. از این رو اگر مفاهیم پایه ای اقتصاد مانند بیکاری، تورم، رشد و... بصورت دقیق تعریف نشوند، بکارگیری ریاضیات محکوم به شکست است.

۲. عدم وجود دانش تجربی کافی: او نداشتن دانش تجربی کافی را دلیل شکست ریاضیات در اقتصاد میدانند. این در حالی است که او در دیگر نوشته هایش به توفیقات حاصل شده در اقتصاد سنجی که مبتنی بر مشاهده و تجربه است؛ اشاره میکند. از همین رو می توان به ابطال فرضیه او نظر داد.

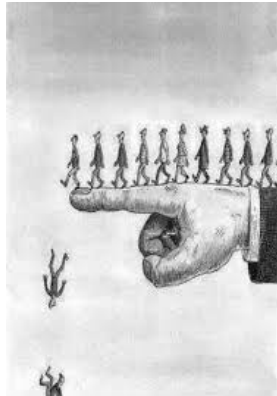
او در سوال ابتدایی خود توسعه دهندگی ریاضیات در اقتصاد را مورد تردید قرار داده بود در حالی که در این بخش به استفاده از آمار نظر می دهد. چرا که ما علی رغم درجا زدن اقتصاد ریاضی شاهد توسعه اقتصاد سنجی هستیم.

۳. محدودیت های ریاضی: در این زمینه حرف او صحیح به نظر

توجه جونس به کتاب کورنو در بین ۱۰۰ اثر در حالی است که خود جونس تصریح می کند که کتاب کورنو را بطور کامل متوجه نشده است!!! علی رغم عدم فهم، چرا جونس کتاب کورنو مورد توجه ویژه قرار داد؟
توجه جونس به کتاب کورنو در بین ۱۰۰ اثر در حالی است که خود جونس تصریح می کند که کتاب کورنو را بطور کامل متوجه نشده است!!! علی رغم عدم فهم، چرا جونس کتاب کورنو مورد توجه ویژه قرار داد؟

1. A Critical Analysis of the Origin and Nature of Classical Mathematical Economics: Why Classical Economists Did Not Use Mathematics? / International Journal of Business and Development Studies Vol. 1, No. 1, 2014, 11
Methodological Shortcomings in Classical Mathematical Economics: A Critical Examination of the Contributions of Cournot, Jevons and Walras / Iranian Journal of Economic Studies Vol. 3, No. 1, Spring 2014

۲. برنده جایزه نوبل ۱۹۸۳ Gerard Debreu



مدگرایی تاریخی

علی رضایی منش

بیشتر به دنبال کمی سازی جرایم و تعیین مجازات متناسب با آن بوده و اصولاً مباحثی هم که با عنوان اقتصاد بخش عمومی مطرح کرده است نیز در این زمینه بوده. وی در تلاش برای انتزاع نبود و بیشتر در چند جا که نیازی مبنی بر کمیات و روابط بین آنها می‌دید دست به جبر می‌برد. پس از آن کتاب ثروت ملل اسمیت نشر یافت که نمی‌توان در آن آثاری واقعاً مربوط به بکارها پیدا کرد. اسمیت رویکرد خاصی به مسائل دارد. او اکثر بیانات خود را در ذهنیات سیر می‌دهد گویی واقعیت خود موضوعی حل شده است. اما دقیقاً هنگامی که به ربط دادن عینیات و ذهنیات می‌رسد دشواری بیان وی، ناسازواری و ابهام نظریه وی شروع می‌شود. (هرچند در مورد ذهنیات وی گفته شده است که او در متصل کردن انسان درنده خوی هابزی با انسان اخلاقی که دو مقوله متضادند نیز ناسازوار عمل کرده که به تضاد در سیاست‌گذاری خود او منجر می‌شود.) منشا این نوع تفکر وی به نگرش دکارتی و روش نیوتونی وی متصل است. دکارت در میانه قرن ۱۷ به جدایی عین و ذهن معتقد بود و بین نظریه و واقعیت نیز وحدت متصور می‌شد. اقتصاد کلاسیک تحت تاثیر همین اعتقاد است اما استفاده از روش مکانیک نیوتونی آن خود به ناسازواری خاصی برخورد می‌کند که نیوتون خود اشاره کرده است: «من فرضیه سازی نمی‌کنم». از نظر نیوتن تمامی رازهای جهان با ریاضیات کشف شدنی نیست بلکه این واقعیات هستند که دیدگاه نظری ریاضیدان را ترسیم می‌کنند. حتی برخی امور را نمی‌توانیم با ریاضیات بیان کنیم. به عبارتی نیوتون ریاضیات را ابزاری مناسب برای توصیف امور می‌دانست، ولی آن را نیرویی رازگشا تلقی نمی‌کرد. با این وجود نتوکلاسیکیها به انطباق نظریاتشان با طبیعت انسان و هم سازگاری با امور واقعی ادامه دادند. اما ابعادی از ناسازگاری بین واقعیت و نظریه در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ آشکار شد. به طوری که انتقادات بر نگرش دکارت نیز طوری پیشروی کرد که وحدت نظریه و واقعیت او نوعی ساده اندیشی دکارتی نام گرفت. اینکه همه چیز توسط مکانیک قابل تحلیل

اگر از یک رایانه بپرسیم آیا فضایی که طراحی کردی مطلوب است؛ قطعاً جوابی نخواهیم گرفت. چرا که عباراتی مانند خوب، بد، زیبا، مطلوب و... همگی نیازمند قضاوتی ارزشی در صافی ذهن انسان است. پس نقش عمل رایانه در این فرایند خوب است یا بد؟ این سوال را می‌توانیم مستقیماً از اقتصاد اثباتی نیز بپرسیم. فضایی که طراحی کردی خوب است یا بد؟

از دیدگاه نویسنده اقتصاد اثباتی مبتنی بر فروض اولیه‌ای دقیقاً مشابه فروض اولیه نرم افزارهای رایانه‌ای هستند که خود توسط انسانها نوشته می‌شوند. میردال اشاره کرده است در پشت هر گزاره اثباتی قضاوت، امر و عنصری ارزشی وجود دارد. قطعاً یک رایانه بدون معین شدن آگزیمهایی که برایش تعریف می‌کنیم و آگزیمهای بعدی ارزش گذاری در مورد خروجی توانی در قضاوت ندارد. بی طرف است. اما در حد بی طرفی گزاره‌های اولیه‌اش. اینجا دقیقاً نزاع بزرگ تاریخی استفاده ریاضیات در علم اقتصاد مطرح می‌شود.

اولین عبارات جبری‌ای که در مورد اقتصاد استفاده شد در دو قالب قابل بررسی است. قالب اول قالب چیدمان آماری و تحلیل ریاضی آن است که اولین بار دکتر کنه جدولی ابتدایی در این زمینه طراحی کرد که ابتدایی‌ترین جدول داده-ستانده تاریخ خوانده می‌شود. این قالب بعدها توسط لئونتیف به شکل کنونی جداول داده-ستانده درآمد. لئونتیف خود بیشتر بر کاربرد ریاضیات هنگام نیاز اصرار دارد تا انتزاع و استفاده از پیچیدگی‌های ریاضیات. هرچند خود پیشتر یک آماردان و

ریاضی‌دان شناخته می‌شد. قالب دوم استفاده از جبر ریاضی در اقتصاد است. قدیمی‌ترین بیان جبری در تحلیل اقتصادی را می‌توانم به سزار بکارا ایتالیایی نسبت دهم که در ۱۷۶۴ برای تحلیل قاچاق از فرمولهای جبری استفاده می‌کرد. فضای فکری وی بیشتر از یک اقتصاددان، یک حقوقدان و جرم‌شناس است. وی ابتدا در ریاضیات و فلسفه برجسته شد؛ سپس با منتسکیو آشنا شد و به اقتصاد نیز تمایل پیدا کرد. در کتاب توهم بازار آزاد نوشته برنارد هرکرت به نکاتی بر می‌خوریم که وی

همیشه در جوانب نگرش‌های علمی به یک مقوله، یک نگرش امروز مطبوع است و مقابل آن فردا. مدگرایی یا توجه به نیاز؟ مسئله این است. شاید نیاز فردای ما و یا ترقی انفجاری در یک دانش دیگر منجر به گرایش علم اقتصاد به دانش مترقی شود. یک مد جدید.

در ۱۹۷۰ (تغییر عوامل ثابت و پارامترها در شرایط جدید) مطرح شده‌اند که با وجود تکامل روش‌شناسی علم اقتصاد و مباحثات مبرهن در مقابل اثبات‌گرایی منطقی همچنان بر رویکردهای ریاضی علم اقتصادی اصرار متعصبانه‌ای می‌شود. با این وجود این ریاضی‌زدگی در علم اقتصاد متعارف واقعا بی‌معنا و مشخص است. گاهی از خود می‌پرسیم چرا سوسیالیسم با اولین برهه از اشتباهات خود از صفحه انتخاب برچیده شد اما رویکرد متعارف همچنان در ابعاد یک کشور اشتباه مرتکب می‌شود، خسارت می‌زند و پابرجاست. چرا مارکسیسم فرصت اصلاح خود را نداشت اما رویکرد متعارف هر بار پس از خسارت آفرینی ادعای اصلاح ساختار خود را دارد. با این وجود همچنان ریاضی‌زدگی در آن وجود دارد.

دلیلی که نویسندگان این مطلب را به عنوان یک اقتصادخوان در رابطه با استفاده از مدل‌های ریاضی در اقتصاد توجیه می‌کند استفاده ابزارگونه از مدل‌های اقتصادی-مانند مثال رایانه در ابتدای بحث است. همواره در زندگی بشر عده‌ای با توجه به شرایط پارادایمی جامعه جهان بینی و فلسفه‌ای می‌توانند و بر مبنای آن همواره عده‌ای از مردمان به توسعه علم می‌پردازند. و عده‌ای از درون آن به ابزارسازی می‌پردازند. حال این ابزارسازی می‌تواند مانند پیشرفت علم ریاضیات کنجکاوانه و انتزاعی باشد و یا می‌تواند مانند علم پزشکی ابزار با توجه به مشاهده و نیاز و در اثر تجربه شکل گیرد. در این جا به نوعی مدگرایی و تاثیر دانه مردمان می‌اندیشیم.

در سیر تاریخ ریاضی اولین رشدهای انفجاری ریاضیات در قرن ۱۷ با حساب دکارت آغاز می‌شود. لایبیتز، نیوتون و سرشناسترین نوابغ ریاضی همه در دنباله‌ای از این عطف تاریخی هستند. بعد از آن همچنان ریاضیات به ترقی در هر سده ادامه داده است اما عطف‌هایی چنین در تاریخ خود ندیده است. اسمیت در بلوغ رشد ریاضیات و عصر روشنگری دو کتاب تالیف می‌کند که اثر اول عواطف اخلاقی با اثر دوم ثروت ملل تضادهایی دارد (که به پارادوکس اسمیت معروف است) ولی گویا مردمان زمانه اثر دوم را پی گرفتند. هر چند اسمیت ریاضی نوشت اما کمی بیان کرد. ریکاردو به گفته شومپتر ذهنی فلسفی نداشت زیرا اصولا با آن آشنایی نداشت. او هم بر این مزاج و در عصر ریاضی کمیات را مبنای بحث اقتصادی خود قرار می‌دهد. فلسفه وحدت واقعیت و نظریه دکارت در قرن ۱۸ رد شد اما همچنان سیطره یافت تا در اواخر قرن ۱۹ واقع‌نمایی نظریه سنتی نیز زیر سوال رفت. فرضیه من بر این است که همان‌گونه که در ایران عصر بیهقی و حافظ و سعدی عربی به نمادی از والایی و درجه علمی خود را در کلام فرهیختگان چنان می‌نشانند که گویی هر که عربی بیشتری در میان معدود الفاظ فارسی خود استفاده کند متمدن‌تر و دانشمندتر است. این پدیده زبانی در دوران تجدد نیز به این صورت بروز می‌کند که فرانسوی نقل کلام فرهیختگان می‌شود و تا دهه گذشته زبان انگلیسی. جالب است ایران

در زمان روابط خوب خود با فرانسه نفوذ الفاظ فرانسوی را در زبان خود می‌بیند. پس از بیرون کردن آنها زبان دوم از فرانسه به انگلیسی چرخید و الفاظ آن در میان عبارات فارسی جای خوش کرد. به عقیده نویسنده چنین طبع به ریاضی در عصر روشنگری از آنجا شروع شد که با پیشرفت ریاضی، گویی به انسان ابزاری قدرتمند و کاربردی داده شد. چنانکه انگار به جای سنگ به انسان عصر حجر اسلحه اتوماتیک داده باشند.

است هم زمان با بروز اندیشه‌های عملگرایانه ویلیام جیمز و جان دیوی زیر سوال رفت. جامعه‌شناسی سریعا خود را مطابقت داد اما اقتصاد همچنان پیش رفت. از نظر فلسفی عقلگرایی محض زیر سوال رفت و اثر عواطف، احساسات و نهادها در تصمیم‌گیری انسان مطرح شد. مدل لذت و درد بنتام در پرتو عقلانیت ابزاری فرو ریخت و اندیشه‌ی هگل که تفکر منعکس‌کننده‌ی واقعیت است مخدوش شد. به گفته برخی فلاسفه این فقط یک فرض از جانب هگل بود نه امری اثبات شده. کم‌کم ادعای جهانشمولی قوانین و نظریات اقتصاد زیر سوال رفته و گروهی از اقتصاددانان به شیوه‌ی عملگرایانه روی آوردند. همانطور که در طول تاریخ به تجرید و انتزاع و تقلیل‌گرایی غیرواقعی اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک اعتراضاتی بود، این بار تفکرات نهادگرایانه و رفتارگرایانه سربرآورد. نهادگراها بالکل فروض اولیه جهان شمولی را نامقبول خواندند. رفتارگرایان که خود را رادیکالی در برابر نظریات کلاسیک نمی‌دانند؛ عوامل ساده شده در مدل‌ها و با عوامل ثابت در نظر گرفته شده و همینطور غیرواقعی بودن عقلانیت اقتصادی در همه‌ی انسانها رد کردند. مشکل مکاتب رفتارگرا عدم بیان نگرشی واحد و مشخص و پراکندگی مطالعات است. نهادگرایان به گفته‌ای دفاع بیش از حدی از استقرارگرایی دارند و نظریات آنها هنوز قابلیت یک رقابت واقعی با جریان رایج اقتصاد را ندارد.

میچل علم شدن اقتصاد را در توان آن در توضیح رفتار واقعی انسان می‌داند و در مقابل برخی از دانشمندان نشانه پیشرفت یک ملت در علم اقتصاد را گرایش آنها به اقتصاد ریاضی دار می‌خوانند و دگرذیسی عملگرایانه در اقتصاد را نادیده می‌گیرند. ساموئل بیل (۱۷۹۰-۱۸۶۴) اولین کسی است که تمایز اقتصاد اثباتی و دستوری را مطرح می‌کند. بعد از آن متفکرین مکاتب سه گانه اولیه نئوکلاسیک هر کدام به طبقه بندی علم اقتصاد به عناصر مجزایی پرداختند. برای مثال والراس اقتصاد را به سه قسم دستوری (اجتماعی)، عملی و محض و منگر به نظری، تجربی (عملی) و تاریخی تقسیم کردند. والراس به دفاع و گسترش اقتصاد محض و منگر به ریاضی‌زدایی علاقه‌مند بود. پیش از آن ثونن و گوسن به تزریق ریاضیات در اقتصاد پرداخته بودند. هر چند به علت متداول نبودن نگرش ریاضی وار در زمان خود مورد توجه واقع

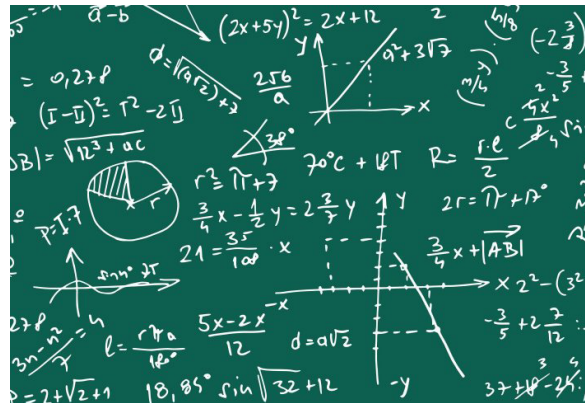
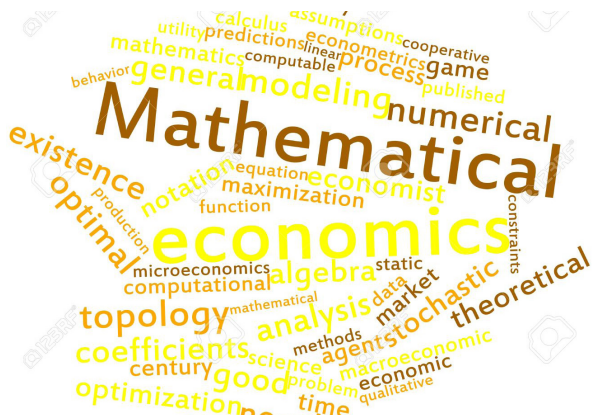
نشدند. بوکانن در گفتار جالبی اقتصاد محض را جدا از عمل می‌داند و پیاده‌سازی اقتصاد در عمل آن را به مهندسی اجتماعی بدل می‌کند که دیگر علم اقتصاد نیست. به گفته میز بوم باورک حتی اقتصاد را شاخه‌ای از ریاضیات می‌خواند. با وجود این از زمان کورنو ریاضیات با اقتصاد به طور رایجی مخلوط شد و همچنان نیز برجاست. ساموئلسون رویکردی عملگرایانه و توضیح‌گرایانه به اقتصاد دارد و در مقابل، فریدمن فروض اولیه و توضیح واقعیت را بی‌اهمیت دانسته و در این زمینه به قدرت پیش‌بینی نظریات به عنوان عامل تأیید آنها تکیه دارد. اگر به شیوه کار مارشال دقت کنیم او پس از مشاهده و مدلسازی با

ریاضیات و رسیدن به چهارچوب ریاضیات راحذف می‌کرد. اینگونه به جهان شمولی قوانین علم اقتصاد رای می‌داد. (ساموئلسون نگرش این چنینی مارشال را به خاطر فلسفی نبودن ذهن او می‌داند)

در تاریخ همواره تناقض‌هایی چون تناقض کلاغ (Raven Paradox) همیل (تأیید نظریات با عواملی نامربوط به واقعیت آنها) و همینطور نقد لوکاس

کینز در زمان سردبیری نشریه جامعه سلطنتی انگلستان مقالات دارای بار ریاضی بالا را رد می‌کرد و خود نیز به آوردن چند نمودار هندسی در کتاب انقلابی خود بسنده کرد.

با پیشرفت ریاضی، گویی به انسان ابزاری قدرتمند و کاربردی داده شد. چنانکه انگار به جای سنگ به انسان عصر حجر اسلحه اتوماتیک داده باشند.



رارد می‌کرد و خود نیز به آوردن چند نمودار هندسی در کتاب انقلابی خود بسنده کرد. هرچند دیده می‌شود که تجویز راهگشای وی مبنای خرد ندارد و کمی به روند زمانه خود بی‌اعتنا بود اما می‌شود اینگونه برداشت کرد که این چهره انقلابی اقتصاد با نبوغ خود صلاحیت را در ارائه تحلیلهای استقراگرا دانسته. و با اینکه در زمان او مد بر پذیرش ریاضیات بیش از حد در علم اقتصاد حکم نمی‌کرده.

دلیل دیگری که به اصرار بر مفاهیم ریاضی دار در علم اقتصاد مطرح است قابلیت توصیف ریاضی است. گاوس و مارکف جداگانه یک روایت توصیفی از داده‌ها ارائه کردند. از این ابزار در تایپ این متن استفاده شده است. ابزار تبدیل صوت به متن که پس از آزمایشگاه بل الگوریتمهای مارکف دومین جرعه به وجود آمدن این ابزار است. در علم اقتصاد از این الگوریتم هرچند فروضی قابل توجه در عدم تطابق با واقعیت دارد، برای تحکیم قاعده بنیادی توصیف و پیش بینی در اقتصادسنجی استفاده می‌شود. (به گفته عادل پیغامی اقتصادسنجی خود

امروزه ابزاری مد روز است و روزی مد نبوده و در آینده هم می‌تواند مد نباشد.) این قابلیت توصیف باعث می‌شود از دیدگاه ایدئولوژیک از اقتصاد ابزاری مناسب برای توجیه تمام فعالیتهای اقتصادی حکومتها بهره جست (مسئله رژیمهای حقیقت و رقبای علم که در این مقاله نمی‌گنجد). همه‌ی ماها در کلاسهای آموزش نرم‌افزارهای اقتصادسنجی این عبارت را می‌شنویم: داده‌ها را چگونه استفاده کردی که ضریب مقبولیت آن مقبول شد؟

به نظر می‌رسد با ایجاد بحرانهای مدرن همان جامعه اقتصادی که تحلیلهای روبینی را تا قبل از ۲۰۰۹ جنون و طنز می‌خواند و بعد از آن به عنوان پیامبری از آسمان رسیده از او تجویزی می‌طلبند بار دیگر با قوت یابی نیاز به عملگرایی (مسئله نماندن در بحران) از مد خود به مد دیگری تغییر کند و مدتی اینگونه مد باشد. امروزه نهادگرایی و رفتارگرایی. شاید فردا نئومارکسیسم. همیشه در جوانب نگرش‌های علمی به یک مقوله، یک نگرش امروز مطبوع است و مقابل آن فردا. مدگرایی یا توجه به نیاز؟ مسئله این است. شاید نیاز فردای ما و یا ترقی انفجاری در یک دانش دیگر منجر به گرایش علم اقتصاد به دانش مترقی شود. یک مد جدید.

زبان رایج علم و فلسفه در طول تاریخ بارها عوض شده است. هرچند زبان یک چیز اختراع شدنی نیست و در آن چیزی از نو ظهور نمی‌کند و چیزی اختراع نمی‌شود؛ اما پیشرفتهای و اکتشافات ریاضی گاه به صورت اختراع رخ می‌دهند. مانند حساب دیفرانسیل. اسلحه‌ای اتوماتیک و جذاب در دست انسان عصر حجر. انسانی که توان استفاده داشت اما ابزار را خیر. اینکه چگونه ریاضیات به عنوان زبان علم نچرخید شاید به این دلیل باشید که نیوتون خود اشاره کرده. ریاضی ابزار فیزیک است. هرچند بارها شاهد بوده‌ایم که اول ریاضیات پیشرفت کرده و بعد

کشفیات سایر علمها مانند فیزیک، شیمی، اخترشناسی و علم تجربی با آن مطابقت یافته (برای مثال اول نسبتهای دیوانه‌وار فیبوناچی مکتوب شدند و بعدها متوجه شدند نسبتهای اندازه‌ای اندامهای انسان مانند اندازه بندهای انگشتان و هر کدام از اعضای صورت مانند نسبت اندازه بینی به چانه و پیشانی از چنین نسبتی تبعیت می‌کنند.) اما آلفا سی. چیانگ اقتصاد رشته‌ای مستقل خواند و یک نگرش محسوب کرده. برخی معتقدند ریاضیات به موضوعات جلوه فنی می‌بخشد. به همین دلیل در فیزیک و شیمی و اخترشناسی قابلیت

استفاده زیادی دارند. نکته اینجاست که علوم مذکور علم دقیق طبقه بندی می‌شوند. چند متغیر معلوم و مشخص با روابطی نهایتا مشخص. در ریاضیترین علم علوم انسانی یعنی اقتصاد گاه فراموش می‌شود انسان بزرگترین متغیر جهان طبیعت است. چقدر راحت و زیبا بود اگر انسان نیز دقیقا قابل پیش بینی بود. آیا حقیقتا اینگونه است؟ فیشر برای ریاضیات قدرت تحلیل قائل می‌شود و از تئوری اقتصادی برای فایده رسانی انتظار تجزیه و تحلیل کمی ارائه کردن دارد. شاید نگرش این دانشمندان اصولا تمامی افرادی که پیشرفتگی علم اقتصاد را در جلوه‌یابی ریاضی آن می‌شمارند نگرش «علم یعنی ریاضی» است. امروزه علم باید سه عنصر انسجام، سازواری و روشمندی داشته باشد. اینها در ریاضیات موجود هستند اما اینکه ورود آنها به هر دانشی از آن یک علم بسازد خود یک خطای منطقی واضح است. بعد از اسامیت دومین انقلاب اقتصادی منسوب به کینز است. کینز قبل از اقتصاددان بودن یک آماردان نامی بود به طوری که اگر بیزی آمار بیزین را ارائه نمی‌کرد امروزه با آمار کینزین کار می‌کردیم. کینز در زمان سردبیری نشریه جامعه سلطنتی انگلستان مقالات دارای بار ریاضی بالا

چنین گفت والراس

علی‌عادلی

روی‌کرد مارشال به این نحو است که یک پارامتر را متغییر و بقیه را ثابت فرض می‌کند. اقتصاد خردی که ما امروزه می‌خوانیم میراثی از هر دو روی‌کرد است.

والراس پروفیسور دانشگاه لاسان سوئیس بود. جانشین او پارتو بود که روی تعادل عمومی کار کرد و به نظریه بهبود پارتو رسید و پیشرفت‌های بسیاری در اقتصاد با روی‌کرد ریاضی به دست آورد. از والراس و پارتو به عنوان برجسته‌ترین بنیان‌گذاران نئوکلاسیک یاد می‌شود.

اما طرح کلی والراس نسبت به اقتصاد سیاسی مرکب از بخش‌های خالص، اجتماعی و دستوری اقتصاد می‌باشد؛ درحالی‌که در اقتصاد امروزه تنها تاثیر بخش خالص آن که ریاضیات در آن بسیار به کار گرفته شده بود را می‌توان دید. جانشینان او حتی کسانی چون پارتو، بخش‌های دیگر آن را نادیده گرفتند. البته بخشی از این بی‌توجهی‌ها به این دلیل بود که خود والراس تا آخر عمر خود نتوانسته بود سیستم کلی را در این بخش‌ها جمع‌بندی کند. عقیده‌ی والراس این بود که با کمک گرفتن از تمامی این بخش‌ها می‌توانیم اقتصادی را تبیین کنیم که در آن عدالت و کارایی تضمین شده‌اند. او تمام عمر خود به طرفداران اقتصاد آزاد حمله کرد و به دنبال مصالحه بین لیبرالیسم و سوسیالیسم بود.

تغییر سیستم مالیات‌گیری و بازتعریف دولت در بخش‌های اجتماعی و دستوری از پیشنهاد‌های او بود. اقتصاد دستوری والراس، رفاه اجتماعی را از دید تولیدات صنعتی و اقتصاد اجتماعی رفاه اجتماعی را از دید مردم فقیر و عدالت اجتماعی نگاه می‌کند.

نظر شومپتر اقتصاددان بزرگ قرن ۲۰ درباره والراس جالب توجه و تأمل برانگیز است. شومپتر عقیده داشت که بزرگترین اقتصاددان تاریخ والراس است و بقیه اقتصاددان‌ها تنها بخشی از حقیقت والراسی را دارند. شومپتر ریکاردو و کینز را به مرض ریکاردویی مبتلا می‌دانست و تئوری‌های آنها را که در مدل‌های ذهنیشان شکل می‌گرفت رادست نمی‌دانست. او آنها را به غیرواقع‌بینی متهم می‌کرد که همه متغیرها را ثابت و تنها چندی را قابل تغییر فرض می‌کنیم.

این بود داستانی کوتاهی از لئون والراس، مردی به شدت ضد لیبرالیسم به حدی که حق فعالیت‌های مطبوعاتی در کشورش فرانسه از او سلب شده بود و نوشته‌هایش با این حال که به دلیل شدت سوسیالیستی بودنشان اجازه تدریس و ارائه در دانشگاه‌ها را نداشتند؛ اما پایه‌های نئوکلاسیک را بنا نهادند!!

۱. به فرانسوی یعنی نابلی

آیا کسی از شما می‌تواند بگوید که ضرب کدام دو عدد، ۸۶۱۶۴۶۰۷۹۹ را حاصل می‌شود؟ فکر نمی‌کنم کسی جز من بتواند جواب این سوال را دهد.

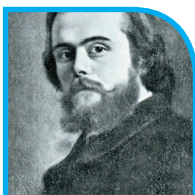
عدد بالا عدد Jevons نام دارد. او این عدد را در کتاب نظریه کلی ریاضیات اقتصاد سیاسی‌ای نوشت که از دید بسیاری از اقتصاددانان نقطه ورود کاربرد ریاضیات در اقتصاد است؛ مطرح کرد. او معتقد بود که اقتصاد به عنوان علمی که با مقادیر سروکار دارد، حتماً به ریاضی نیازمند است. به این منظور او نظریه ارزش خود را بنا نهاد و بدین ترتیب جریان مارجینالیست‌ها را همراه با Carl Menger در وین (۱۸۷۱) و Leon Walras در سوئیس (۱۸۷۴) شکل گرفت. مارجین (margin) به حاشیه هر نوع محدودیتی گفته می‌شود که در فارسی آن رانهایی معنا کرده‌اند. از این نوع اسم‌گذاری می‌توان این برداشت را داشت که به ازای هر نوع کیفیتی، کمیتی را می‌توانیم قائل شویم. والراس در دهه‌ی ۱۸۶۰ میلادی وقتی که روی نظریه‌ی پدر خود به نام 'rarete' کار می‌کرد، به ایده مطلوبیت نهایی یا marginal utility (شدت رضایت از آخرین مقدار اختیار شده) رسید. (Rarete: نرخ تعداد افرادی که کالایی را می‌خواهند به کل مقدار موجود از آن کالا تعریف شده است.)

این تنها تاثیر آگوست والراس - پدر لئون والراس - بر روی پسرش نبود. او بود که لئون را راضی کرد تا از علاقه‌ی خود به ادبیات دست بردارد و به اقتصاد روی آورد و او بود که لئون را تشویق کرد که از ابزارهای ریاضی در کارهای خود بهره گیرد. دلیل این تشویق او احتمالاً تاثیر پذیرفتن از هم‌کلاسی قدیمی خود یعنی آگوستین کورنو بود.

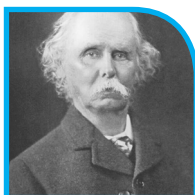
آگوستین کورنو (agustin cournot) که نظریاتش در کارهای لئون به وضوح دیده می‌شود، سال ۱۸۰۱ در شهر گری فرانسه به دنیا آمد. او پس از لیسانس ریاضی، دو مدرک دکترای یکی در مکانیک و دیگری در فضا نوردی اخذ کرد؛ چند مقاله نیز در باب حقوق به چاپ رسانید. راه حل‌های قیمت‌گذاری او در بازارهای چند قطبی هنوز هم در اقتصاد خرد تدریس می‌شود و مورد استفاده قرار می‌گیرند. او اولین کسی بود که از ایده توابع و احتمالات در اقتصاد استفاده کرد و خطوط عرضه و تقاضا را رسم، و قیمت را به دست آورد. این نظریه باعث شد که والراس به بارزترین کار خود یعنی نظریه تعادل رسید. برای والراس تعادل عمومی جایی است که

۱. عرضه و تقاضا همه بازارها در تعادل باشند
۲. تمامی بازیگران اقتصادی مطلوبیت یا رضایت خودشان را حداکثر کرده باشند.

روی‌کرد او تفاوتی بسیار با موسس مکتب کمبریج یعنی آلفرد مارشال دارد.



والراس



مارشال



کورنو



شومپتر



جونس



پارتو



ریاضیات ابزار است؛ نه هدف

عصر چهارشنبه؛ پس از جلسه شورای آموزشی دانشکده، در دفتر ریاست، مهمان دکتر شاکری بودیم. میزی مملو از کاغذ نامه های اداری و مطالب علمی بین ما و دکتر شاکری بود. در پرونده اقتصاد و ریاضیات اگر به مسئله ی آموزش اقتصاد و ارزشیابی اقتصاد خوانده ها در شرایط امروز پرداخته نشود؛ پرونده ابتر خواهد بود. از همین رو نزد دکتر شاکری رفتیم که هم تجربه تدریس و تالیف و ترجمه در این علم دارند؛ و هم در گذشته دستی داشته اند بر تنوع طرح سوالات کنکور، متن پیشرو، حامل مصاحبه ای است که از متن آن هم می توان دغدغه مندی دکتر شاکری نسبت به مسائل آموزش علم اقتصاد را از آن دریافت.

این سرفصل هایی که در کنکور اقتصاد امتحان گرفته می شود تا به عنوان ممیزی رسیدن دانشجویان به صندلی کارشناسی ارشد نقش ایفا کنند، از کجا آمده اند؟ با توجه به اینکه این تعداد نسبت به سرفصل هایی که دانشجویان دیگر رشته ها امتحان می دهند خیلی بیشتر است؟

اینها موارد مصوب اند که قابل بحث هستند. اینکه چرا دروس دیگر مورد بحث نیستند و چرا فقط خرد و کلان و ریاضی و زبان و آمار؟ در صورتی که دروس تجارت و مالیه و بخش عمومی و پول و بانکداری خیلی مهم اند. وقتی که از آنها در کنکور سوال نشد، این امر روی کلاس تاثیر می گذارد. اینکه ۵ درس تخصصی به کنکور اضافه شد بر همین مبنا بود. از این بحث که بگذریم، کنکور ما نقائص زیادی دارد، چون تعداد داوطلب ما زیاد است، مجبوریم امتحانی برگزار کنیم که داوطلبان

را (رنگ) رتبه بندی کند که نسبتاً رتبه بندی هم می کند. زمانی که متقاضی ارشد کم بود، سوالات تشریحی بود و بعد تستی و تشریحی شد و حالا که تستی شده و سوالات تستی هم به نظر من بدون عیب و ایراد نیست. باید چند فرد ثابت و به نظر جامع نگر برای این کار تعیین شوند که سوالات را تهیه نمایند و همزمان سطح و امکانات دانشگاه ها را در نظر بگیرند. ایده آل این است که سوالات مفهومی و دقیق باشند که بچه هایی که در شهرها کلاس کنکور رفته اند نتوانند تست ها را جواب دهند و بچه هایی که در شهرستان ها هستند با توجه به همان درسها و تلاششان هم نتوانند جواب بدهند.

متأسفانه چون این وضعیت موجود نیست، حداقل باید یک کمیته ای تشکیل شود تا طرح سوالات را با دقت و جامع نگری انجام دهد بطوریکه با کلاس های کنکور بچه ها نتوانند جواب سوالات را بدهند. این باعث می شود که بچه ها در همان دوره کارشناسی درس را خوب بخوانند و به سمت کلاس کنکور و تستی خواندن و آزمون دادن و قبول شدن نروند. این اواخر گفته شد که هر دانشگاه سوالاتی بدهد و طراحی سوالات بصورت شراکتی انجام شود. این امر بنظر من دست کلاس های کنکور را باز می کند و باعث می شود که هر کس اقتصاد بخواند

بیاید و به راحتی قبول بشود.

■ بحث را به جای خوبی بردید، همین جا برسیم به بحث سوالات کنکور و طراحی اش، مکانیزم طراحی سوالات کنکور چگونه است؟ در اختیار و شان من نیست که توضیح بدهم. سوالات، همین سوالاتی است که از ۲۰ سال گذشته می بینید و روالش هم همین است که از دانشگاه های مختلف سوال بگیرند و گزینش کنند و نهایی شود و امتحان بگیرند.

جای ریاضیات در اقتصاد مشخص است. فقط نباید جای ابزار و وسیله با هدف اشتباه گرفته شود

آقای مارک بلاگ در کتابش گفته بود که اقتصاد دچار فرمالیسم توخالی شده است. دقت های ریاضی جای لحاظ کردن واقعیت های اقتصادی و اجتماعی را گرفته که این امر می تواند مشکل ساز باشد

■ گروهی که سوالات کنکور را گزینش می کنند، آیا هدفمندی و غایتی برای سوالات قائل اند؟

در همه ی رشته ها آن استادی که این کار را انجام می دهد؛ کار حساسی انجام می دهد چون با سرنوشت بچه های مردم مرتبط است. علاوه بر این باید حواسش جمع باشد که امتحان در نظام آموزشی مطلوب نوعی یادگیری است. باید بداند که کنکور به کلاس ها علامت می دهد که دانشجویان سال اول و دوم و سوم چطور باید درس بخوانند. در کنار اینها کنکور باید بتواند غربالگری خوبی انجام دهد. ولی اگر این قید باشد که از هر دانشگاهی سوالی بدهیم و وقت گذاشتن، دقت و تجربه طراح مطرح نباشد، کیفیت کار محدود می شود. لذا کار باید طوری باشد که وقت بیشتری گذاشته شود و در سازماندهی و طراحی و اجرا دقت شود که هرچه بهتر غربالگری انجام شود.

■ دو سال پیش همایشی در دانشکده خودمان برگزار شد برای آموزش در علم اقتصاد و یکی از مسئولین سازمان سنجش در همایش آمارهایی از قبولی ها می داد. طبق آن آمار قبولی های اول از دانشگاه شریف بودند که اصلاً در مقطع کارشناسی رشته اقتصاد ندارد. برای اینکه مسئولیت را از سرش باز کند هم گفت دلیل این امر را باید از دکتر شاکری پرسید که در طرح سوالات دخیل اند. شما همانجا اعتراض کردید که مشکلات به سازمان سنجش منتقل می شود اما اهمیت داده نمی شود...



آن سال بعد از صحبت‌هایی که انجام دادیم (و مورد توجه قرار نگرفت)، دیگر با سازمان سنجش کاری نداشتم. باید برای تدوین و تهیه سوالات علامت دهنده به کلاس درس و همچنین غربال کننده ی صحیح، وقت گذاشت و به جای مشارکت همه، از جامع نگری و رعایت حال و وضعیت همه نقاط کشور برخوردار بود؛ بطوریکه شاهد این نباشیم که وضعیت درس خواندن، امتحان دادن و کیفیت و محتوای آموزش ما را کلاس ها و کتاب های تستی تعیین کنند.

■ آیا در سازمان سنجش این غربال گری وجود دارد که بعد از کنکور سوالات آسیب شناسی شود؟

مسئولین سازمان سنجش معمولاً متخصصین آماراند و با توجه به اطلاعات آماری خوبی که دارند، می توانند از نحوه پاسخگویی بچه ها به سوالات بفهمند که سوالات غربالگری خوبی داشته یا نه.

■ یعنی این اخطار را می دهند که این مدل سوالات چنین ایراداتی داشته تا سال بعد رفع شود؟

بله

■ یعنی درک مفهومی بر ریاضی و آمار غلبه کند؟
بله

■ از کنکور عبور کنیم و برسیم به نحوه آموزش. همانطور که می دانید دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه در تبیین مسائل اقتصاد

ایران سبک خودش را دارد و نسبت به روش غالب آموزش و نگاه به علم نظرات متفاوتی دارد. آیا این تفاوت نگرش در شیوه آموزش دانشکده ما هم نمود دارد یا اینکه فقط در ایده ذهنی اساتید و همایش ها دیده می شود و در تدریس و کلاس رویه با دیگر دانشکده های کشور یکسان است؟

برای مقطع کارشناسی، من کتاب اقتصاد کلان متعارفی نوشتم که حتی در آن گریزهایی به اقتصاد ایران زده ام. مطالب را طوری بیان کرده ام که دانشجو بفهمد این مدل ها با یک

فروض و شرایطی ارائه شده و ما باید فروض و شرایط را در نظر بگیریم. اگر اینطور باشد قدرت درک ما بالا می رود. می توانیم در سیاستگذاری اقتصادی با چشم باز عمل کنیم. ما وقتی کتاب را درس می دهیم می خواهیم مفاهیم را برداشت و استنباط کنیم. باید کاستی های اینها را هم در نظر بگیریم تا اسیر فرمول های ریاضی نشویم؛ حالا ممکن است بعضی از اساتید هم این نکات را رعایت نکنند. در کتاب های درسی ساده سازی انجام می شود و اشکالی ندارد که شما در فضای انتزاعی مسائل را بصورت علی و معلولی تحلیل کنید تا تمرین ذهنی برای دریافت علمی انجام دهید و قدرت استنباطت را بالا ببرید ولی از مقدمات روش شناسی علم این است که هر قاعده ی علمی با فروض و شرایط همراه است و باید آنها مد نظر باشد. اگر ما بر روی اینها تاکید کنیم و کار عمیق انجام دهیم؛ می توانیم مسائل را بشناسیم و حتی نظریه ایجاد کنیم و مرز دانش را جلو ببریم و این وظیفه ای است که ما باید دنبال کنیم. همه دانشکده های اقتصاد کشور خوب کار می کنند، ولی وجه تمایز دانشکده ما این بوده است که نسبت به مسائل جاری حساس تر است و به جنبه های بین رشته ای اقتصاد و ارتباط تنگاتنگ علوم اجتماعی دیگر با اقتصاد توجه دارد.

■ ما معمولاً می شنویم که در بین نفرت برتر کنکور ارشد، کسانی هستند که در مقطع کارشناسی مهندسی خوانده اند. سوال اینجاست که ما چگونه ارزشیابی می کنیم که اقتصاد خوانده ها نسبت به اقتصاد خوانده ها نمرات بیشتری کسب می کنند؟

ریاضی و آمار در اقتصاد حکم ابزار را دارند و ابزار هم بدون تردید مهم است اما نباید هدف تلقی شود. اقتصاددانان اولیه تا زمان مارشال، به ندرت از فرمول استفاده می کرده اند. ضمن اینکه بسیاری شان ریاضی دان و فیلسوف بوده اند. از زمان مارشال به بعد ریاضیات به اقتصاد وارد شد که این خودش نوعی پیشرفت است. ولی با گسترش اقتصاد، آمار و ریاضی گسترش زیادی در اقتصاد پیدا کرد و متأسفانه عده ای به جای ابزار آن را بعنوان هدف می بینند. بدون فراگیری مفاهیم پایه ای و تعاملات

اقتصاد با قلمروهای دیگر علوم اجتماعی نمی توان صرفاً روی ریاضیات و آمار تاکید کرد. فکر می کنم که آقای مارک بلاگ در کتابش گفته بود که اقتصاد دچار فرمالیسم توخالی شده است. دقت های ریاضی جای لحاظ کردن واقعیت های اقتصادی و اجتماعی را گرفته که این امر می تواند مشکل ساز باشد. به هر حال جای ریاضیات در اقتصاد مشخص است. فقط نباید جای ابزار و وسیله با هدف اشتباه گرفته شود. ریاضی و آمار به لحاظ اینکه ابزار اند در کنکور می آیند، ما اگر در ۵ درس تخصصی سوالات مفهومی و سنجیده و عمیق ارائه کنیم، هر کسی نمی تواند جواب دهد. ولی تست های الان به شکلی است که فرد با هوشی که در کنکور کارشناسی مثلاً ۱۰۰ بوده، با راحتی می تواند با خواندن چند کتاب تست و تسلط بر ریاضی و آمار و زبان خودش را جلو بیاورد. این مشکل ماهیت سوالات ماست. اگر ما سوالات را طوری طراحی کنیم که افراد با سه ماه کلاس کنکور نتوانند این سوالات را جواب دهند؛ ریاضی و آمار نمی توانند خیلی کمکی به آن فرد بکنند. البته ضرورت ورود دانشجویان با هوش و مسلط به ریاضی به رشته اقتصاد امری مسلم است که باید به آن توجه شود.

اندر مصائب ربا

(قسمت دوم)

محمد مهدی وکیلی



شود. در چنین شرایطی، پول های بادآورده ای نصیب عده ای خاص (رباخواران) شده و از بازتوزیع آن بصورت عادلانه توسط فعالیت های تولیدی میان اقشار مختلف جامعه دریغ خواهد شد. در حدیثی از حضرت امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّهُ لَوْ كَانَ الرِّبَا حَلَالًا لَتَرَكَّ النَّاسُ التِّجَارَاتِ» همانا اگر رباخواری حلال بود، مردم دست از کسب و کار می کشیدند. بنابراین میبینیم که نتیجه چنین شرایطی جز رکود تولید نخواهد بود. همچنین هنگامی چنین درآمدهایی تنها نصیب عده ای خاص شود و سرمایه ها در طبقه ای خاص متمرکز گردد، این امر به گسترش اختلاف طبقاتی در جامعه منجر خواهد شد.

امروزه در دنیا دو نوع قرض ربوی پرداخت می گردد؛ یکی قرضی است که قرض گیرنده برای برآوردن حاجات ضروری زندگی خود دریافت می کند و قصد انجام فعالیت تولیدی با آن را ندارد. در چنین نوعی از قرض، خطر سقوط قرض گیرنده بسیار زیاد است زیرا درآمدی از آن پول جهت پرداخت اصل و فرع بدهی حاصل نمی شود و قرض گیرنده اغلب برای پرداخت اصل و فرع بدهی خود، شرایط بسیار بدی را تجربه خواهد کرد. نوع دیگر

قرض ربوی که در جامعه رواج دارد، قرضی است که موسسه یا فردی جهت انجام یک فعالیت تولیدی دریافت میکند. اگرچه ممکن است خطر سقوط قرض گیرنده در این حالت کمتر از حالت اول باشد؛ ولی به دلیل اینکه فعالیت تولیدی همواره با ریسک همراه بوده و سود طلب شده توسط رباخوار هم اغلب بسیار زیاد است، در این حالت نیز همچنان احتمال عدم توانایی در بازپرداخت بدهی بسیار بالاست.

بنابراین آنچه که بصورت خلاصه گفته شد، رواج نظام رباخواری می تواند بذر کینه و دشمنی را میان رباخواران پراکنده کرده و با تراکم ثروت در قشری خاص، به شکاف طبقاتی دامن بزند. علاوه بر این ها، این نظام با هدف قرار دادن پول به جای رونق تولید، از بازتوزیع ثروت در جامعه به نفع اقشار مختلف جلوگیری کرده و سبب رکود تولید در جامعه می گردد.

در شماره قبلی، مراحل تحریم ربا توسط قرآن کریم را بررسی کردیم و مشاهده کردیم که خداوند متعال با شیوه ای گام به گام جهت آماده سازی اذهان عمومی برای پذیرش این حکم الهی، به نزول آن برامت اسلامی پرداخته است. در این شماره تلاش می کنیم تا به صورت اجمالی و تا جایی که ظرفیت نوشته به ما اجازه می دهد، پیرامون اثرات شیوع ربا و رباخواری بر شرایط اجتماعی و اقتصادی یک جامعه سخن برانیم.

پیامدهای اخلاقی و اجتماعی نظام رباخواری در یک جامعه هیچ چیز مانند حس تعاون و تشریک مساعی میان افراد جامعه به تقویت بنیان های اجتماعی و اخلاقی در یک جامعه منجر شود. نظام رباخواری بر این اصل استوار است که قرض گیرنده تحت هر شرایط (خواه از به کار بستن پول قرض گرفته شده، سود برد یا زیان) باید اصل بدهی و سود از پیش تعیین شده آن را بدون کم و کاست در زمان مقرر به رباخوار پرداخت کند. بدیهی است که چنین نظامی بر پایه های ناعادلانه ای استوار است و رباخوار به هیچ وجه به شرایطی که

قرض گیرنده در آن قرار دارد، توجهی نداشته و تنها به سود خود می اندیشد. چنین نظام ناعادلانه ای بدون شک نقش به سزایی در سستی بنیان های اجتماعی استوار بر نوع دوستی ایفا خواهد کرد. هنگامی که قرض گیرنده توانایی پرداخت قرض خود را نداشته باشد و رباخوار با فشار فراوان بروی در صدد وصول طلب خود بدون در نظر گرفتن اصول انسان دوستانه بر می آید، سبب گسترش بذر کینه و دشمنی در دل قرض گیرنده می شود و تجارب تاریخی و نمونه های فراوان پرونده های درگیری میان رباخوار و قرض گیرنده در دادگستری ها که اغلب به کشته شدن رباخوار یا هردو نفر آنها میشود، گواهی بر این مدعاست.

پیامدهای اقتصادی نظام رباخواری

در نظام رباخواری که بر اصول گفته شده استوار است، پول وسیله به حرکت درآوردن چرخ های تولیدی نبوده و به غایت رباخوار تبدیل می



اقتصاد مقاومتی در سه سطح

فرشاد شادان

چه برسد به عرصه ی حل مشکلات کشور.

سه مورد ذکر شده در بالا ابعادی حدی از ایده های شکل گرفته در ۱۵۰ سال اخیر بوده اند. بدیهی است که بسیاری از افراد و نظراتشان دو یا سه بعد را همزمان لحاظ کرده اند اما آنچه درجه ی بالاتر اهمیت را دارد، چگونگی دیدن هر سه بعد مشکلات ماست. می توان ادعا کرد مشکلات ما همزمان ریشه در تصمیم های لحظه ای، روند های بلند مدت و ساختار حاکم علمی دارد و هر راه حلی باید هر سه سطح مشکلات را لحاظ کند. شاید بتوان با توجه به ۱۵۰ سال تفکر پیرامون ترقی و توسعه و حل مشکلات، گفت که کمترین ویژگی راه حل مطلوب برای مشکلات امروز کشور، لحاظ کردن هر سه سطح تحلیلی گفته شده برای مسائل است. و اما امروز...

"اقتصاد مقاومتی" کلید واژه ای است که از سال ۹۰ توسط مقام معظم رهبری به عنوان راه حل مشکلات کشور (که با تحریم های اقتصادی خود را بیشتر به رخ می کشند) مطرح شد. اما سرانجام اقتصاد مقاومتی کجا خواهد بود؟ اگر به مجموعه مباحث مطرح شده پیرامون اقتصاد مقاومتی توسط چهره های گوناگون در چهار سال اخیر توجه کنیم؛ می توانیم ادعا کنیم که اقتصاد مقاومتی در حقیقت واگویی ای دیگر از اقتصاد اسلامی و آرمان های اقتصادی قانون اساسی است. اقتصاد اسلامی و آرمان های قانون اساسی هم مانند اقتصاد مقاومتی در پی حل مشکلات کشور بودند که به دلایلی کامیابی آنچنانی نداشتند. اگر با توجه به آسیب شناسی همین مطلب به آنها نگاه کنیم؛ می توان طرح بحث اقتصاد اسلامی را مربوط به سطح سوم مشکلات (ریشه در ماهیت علم غیر بومی) و طرح بحث قانون اساسی را مربوط به سطح دوم مشکلات (ریشه در روند های بلند مدت و لزوم برنامه ریزی بلند مدت برای حل مسائل) دانست. از آنجا که هر راه حلی که هر سه سطح تحلیلی مخصوصا سطح اول مشکلات (مسائل کوتاه مدت و لزوم تصمیمات روزمره) را لحاظ نکند؛ نمی تواند راه حلی عملی برای دغدغه های کشور باشد؛ اقتصاد اسلامی و آرمان های قانون اساسی مدت زیادی نتوانستند در سطح ایده پردازی و ارائه راه حل دوام داشته باشند و در مدت کوتاهی به کنج کتابخانه ها رفتند. راقم این سطور ادعا دارد که موفقیت اقتصاد مقاومتی در حل مسائل کشور، بستگی به حفظ پیوستگی اش با اقتصاد اسلامی و قانون اساسی دارد. در حقیقت اگر ما بتوانیم اقتصاد مقاومتی را در سه سطح ببینیم؛ می توانیم طلسم ۱۵۰ ساله مشکلاتمان را بشکنیم و از چرخه های ناکامی به در آییم؛ وگرنه اقتصاد مقاومتی هم مانند اقتصاد اسلامی و آرمان های قانون اساسی به گنجینه خاطرات علمی ما نقل مکان می کند و فقط به درد تجدید خاطره خواهد خورد.

شاید بتوان گفت بعد از توحید و مباحث پیرامونی آن، اثبات امامت و ولایت و چرایی وقوع حادثه ی کربلا؛ چهارمین موضوعی که در طول تاریخ ذهنیت ایرانیان را به خود مشغول داشته، چرایی عقب ماندگی آنهاست. حجم بالای تولید فکر و ارائه تئوری و چاپ مطلبی که از حدود ۱۵۰ سال پیش درباره این سوال ظهور کرده می تواند مدعی این قلم را اثبات کند. اما ثمره ی این جنبش فکری به کجا رسید؟ با کمال تعجب نتیجه ی این همه کار فکری و قلمی پیرامون راهکار عقب ماندگی تقریبا هیچگاه ثمره ی عینی برای مشکل معاصر ما نداشته است. اینکه چرا ما با این همه سرمایه گذاری فکری، ما حاصل قابل توجهی برداشت نکرده ایم می تواند دلایل مختلفی داشته باشد؛ و این قلم قصد دارد یکی از ابعاد این ناکامی فکری را بررسی کند.

آسیب شناسی های معاصر از مشکلات را می توان به سه دسته تقسیم کرد. بخشی از فسفر سوزی های ۱۵۰ ساله ی اخیر برای مشکلات ما (که ماهیت تاریخی دارند) راهکار های کوتاه مدت ارائه کرده اند؛ راهکار هایی قانون گونه و شعاروار. راهکار هایی که علت العلل مشکلات را در اموری محدود دیده اند و تلاش کرده اند با دستکاری یک یا چند مولفه تمام مشکلات را حل کنند. اصلاحات ارضی، مصادره اموال نامشروع و عمومی

اعلام کردن آنها، اصلاحات پی در پی قیمت های کلیدی، موج خصوصی سازی و... نمونه هایی از راهکارهای کوتاه مدتی اند که ادعا داشته اند انقلابی اقتصادی اند و حلال بخش اعظمی از مشکلات اما...

عده ای دیگر به نکته ای ژرف تر پی بردند و فهمیدند تا برنامه ریزی بلند مدت ما سامان نیابد؛ با تلاش های لحظه ای ثمری حاصل نمی شود؛ از همین رو مباحثی مانند ساختاری بودن و نهادی بودن مشکلات را پیش کشیدند و تلاش کردند عللی فراتر از مسائل روزمره را برای توسعه ملی مطرح کنند. در این مباحث مسائل کشور از نظریه تاریخ و فرایندهای بلند

مدت دیده می شود. مشکلات تاریخی ریشه در گذشته دارد و در برخی مطالعات، این ریشه به ترس بجا مانده از حمله مغول هم نسبت داده شده است. متأسفانه ما حاصل این مباحث در بهترین حالت در کلاس های درس و مجلات و کتابخانه ها مورد استقبال واقع شده اند و بیشتر تأمین کننده ی طرح بحث های روشنفکری بوده اند تا حل مشکلات کشور.

در این میان عده ای دیگر ژرف نگری را به انتها رساندند و مشکلات ما را در ماهیت علم مدرن ارزیابی کرده اند. این دسته با تائیدی صحیح بر ریشه ی غیربومی علوم مدرن، مدعی اند از این ساختار علم نتیجه ای برای کشور ما حاصل نمی شود؛ چه در مطالعات کوتاه مدت، چه در بررسی های بلند مدت و تاریخی. جدای از صحت و بطلان این مدعا، این سبک مباحث حتی نتوانستند در کافه های روشنفکری جایگاهی پیدا کنند؛



دکتر احسان خاندوزی

وابستگی های راهبردی؛ مهمترین چالش اقتصاد مقاومتی

طبقه ی چهارم ساختمان جدید؛ بستویی که اسمش را گذاشته اند اتاق استاد!!! وعده گاه ما با دکتر سید احسان خاندوزی، عضو هیات علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی بود. دکتر خاندوزی در کنار فعالیت دانشگاهی، در مراکز پژوهشی کشور (از جمله مرکز پژوهش های مجلس) هم فعال اند و توانسته اند دانسته های علمی و دقت نظرهای واقعی را در کنار هم رشد دهند. از همین رو برای بررسی ابلاغیه اقتصاد مقاومتی و بررسی تجربه ها و عملکرد ها پیرامون این عرصه؛ با ایشان گفت و گویی داشتیم.

■ با توجه به اینکه شما در مرکز پژوهش های مجلس بوده اید، اطلاع دارید شکل گیری ابلاغیه ی اقتصاد مقاومتی چگونه بود؟ تقریباً از اواسط ۸۹، رهبری چند باری از واژه ی اقتصاد مقاومتی استفاده کردند تا اینکه یک سال قبل از رسمی شدن ابلاغیه یعنی در سال ۹۱، سفارشی به مجمع تشخیص رسید تا سیاست های کلی اقتصاد مقاومتی نوشته شود.

سال ۹۱ اوج فشار تحریم ها بر ما بود به همین خاطر در عرض یک سال در دبیرخانه مجمع و سپس در خود مجمع کار تدوین سیاست های کلی اقتصاد مقاومتی انجام شد و اواسط سال ۹۲ به دفتر رهبری فرستاده شد، دفتر رهبری هم شروع به بررسی سیاست ها کرد و در بهمن سال ۹۲ رسماً سیاست های کلی اقتصاد مقاومتی ابلاغ شد.

■ رهبری تا امروز از کلید واژه های دیگری

هم استفاده کرده اند؛ ولی آن ها تبدیل به ابلاغیه نشدند. آیا ابلاغیه شدن کلید واژه اقتصاد مقاومتی تحت تاثیر فشار تحریم ها بود؟

اگر طبق قاعده ی همزمانی بررسی کنیم، به نظرمی رسد احساس نیاز کشور به اقتصاد مقاومتی همزمان با فشار تحریم هاست؛ ولی همزمانی به معنای علت نیست؛ یعنی اگر به متن سیاست ها نگاه کنیم؛ از ۲۴ بند کمتر از نیمی ناظر به شرایط تحریم و بیشتر از نیمی، اصول و ضوابطی هست در جهت تقویت بنیه ی تولید اقتصاد ملی، کاهش وابستگی این بنیه به خارج و تنوع و تکثر بخشیدن به اقتصاد ایران در جهت تعامل با اقتصاد جهانی. در مقدمه سیاست ها هم آمده است که هدف ارائه الگویی عملی متناسب با اقتصاد ایران و همسو با ارزش ها و

مبانی اسلامی است.

ما ظرفیت نظریه پردازی خوبی ذیل اقتصاد اسلامی داشتیم؛ ولی این ظرفیت در سی سال گذشته صرفاً صرف مبانی و مقدمات شد و کمتر به سیاست گذاری هایی معطوف شد که ناظر به مشکلات اقتصاد ایران باشد؛ این تلقی من است که شاید رهبری احساس کردند که باید ذیل اقتصاد اسلامی یک ابداع مفهومی شود تا بیشتر به مشکلات سیاست

گذاری پرداخته شود. رهبری یک ماه بعد از

رسمی شدن ابلاغیه یعنی در بیست اسفند

۹۲ سران سه قوه را جمع کردند و تبیینی از

اقتصاد مقاومتی ارائه کردند؛ ایشان فرمودند

اقتصاد مقاومتی راهبرد بلند مدت جمهوری

اسلامی ایران هست و فقط ناظر به شرایط

تحریم ها نیست.

زمان این سخنرانی هم موید همین موضوع

است؛ چراکه سه ماه بعد از توافق ژنو است و

تفکر جامعه می رفت به سمت یک گشایش در جهت تعامل با خارج.

بنابراین در دوره پسا تحریم هم اقتصاد مقاومتی موضوعیت دارد.

■ استفاده ما از تجارب دیگر کشور ها که با تحریم مواجه شده اند

چگونه بوده و اساساً به چه شکلی باید باشد؟

بنده ترجیح می دهم که اقتصاد مقاومتی را بیشتر با وابستگی های

راهبردی اقتصاد ایران گره بزنیم تا تحریم ها، با این دید نیاز نیست

دنبال کشور هایی باشیم که با تحریم مواجه بوده اند. می توانید شوک

اول نفتی سال ۱۹۷۳ را با این قرائت بخوانید که اروپا و آمریکای شمالی

دیدند وابستگیشان به انرژی فسیلی خاورمیانه می تواند برایشان

مخاطره آمیز شود؛ پس رفتند دنبال سیاست هایی که طرف تقاضا

و طرف عرضه انرژی را به نفع خودشان رقم بزنند؛ مثلاً طوری قیمت

دو عامل مذکور بزرگترین موانع اجرایی نشدن اقتصاد مقاومتی هستند؛ پیروی نکردن نظام تصمیم گیری از قوه ی عاقله ی منسجم و نفوذ گروه های ذی نفع برای تداوم وابستگی های راهبردی و مقاومتی نشدن اقتصاد.



مقاومتی مواجهه داشته اند دیده می شود؟

دو دولت دهم و یازدهم اشتراکاتی در این خصوص دارند. اول اینکه هر دو سعی دارند در سیاست گذاری خود از ادبیات اقتصاد مقاومتی استفاده کنند ولی در عمل هر دو دولت اهتمام عملی به لوازم اقتصاد مقاومتی نداشته اند. اگر بخواهیم ریشه یابی

کنیم؛ این مشکل دارای دو سطح است. اول اینکه نظام تصمیم گیری ایران از قوه عاقله ی منسجمی پیروی نمی کند و اتاق فکر اقتصادی روشنی نداریم و عموم سیاست های کلی واگذار می شود به اینکه سیاست ها چقدر به برنامه های وزیر مربوطه نزدیک است. مثلا برنامه کنونی وزارت اقتصاد و بانک

مرکزی در رابطه با افزایش سهم مالیات از بودجه و سامان دهی بازار پولی غیر متشکل به اقتصاد مقاومتی کمک می کند ولی اینکه اگر سیاست های اقتصاد مقاومتی نبود آیا سیاست وزرا تفاوت می کرد یا نه، محل تامل است.

سطح دوم به غیر از قوه ی تصمیم گیری، گروه های ذینفعی هستند که با مقاومتی شدن اقتصاد منافعشان در خطر می افتد.

■ **اگر ما فرض را بر این بگیریم که سوء نیتی در دولت ها وجود ندارد و همه ی دولت ها می خواهند اقتصاد مقاومتی را اجرا کنند؛ چه عواملی می تواند منجر به اجرا نشدن اقتصاد مقاومتی گردد؟** به نظر هم همان دو عامل مذکور بزرگترین موانع اجرایی نشدن اقتصاد مقاومتی هستند؛ پیروی نکردن نظام تصمیم گیری از قوه ی عاقله ی منسجم و نفوذ گروه های ذی نفع برای تداوم وابستگی های راهبردی و مقاومتی نشدن اقتصاد.



گذاری کردند که مصرف بهینه شود. در زمینه ی عرضه هم به سمت انرژی های نو رفتند. الان هم می بینیم منطقه خاورمیانه بحرانی ترین سال های بعد از جنگ جهانی دوم را می گذراند ولی قیمت نفت افزایش نیافته و حتی در بعضی مواقع کاهش هم داشته است؛ این نشان می دهد آن ها در سیاست گذاری امنیت انرژی خودشان موفق عمل کرده اند.

اگر بخواهیم به طور مشخص وارد تحریم شویم؛ می توان تجربه ی کشورهایی که در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی می خواستند هسته ای بشوند و با تحریم مواجه می شدند را بررسی کنیم. در زمینه غیر هسته ای کشور روسیه در دو سال اخیر با تحریم مواجه شد و خسارت

هایی از قبیل کاهش ارزش پول به نصف را تجربه کرد ولی موضعی فعال اتخاذ کرد. روسیه یکی از مبادی بزرگ واردات محصولات کشاورزی از اروپا بود که به طور پیش دستانه اعلام کرد دیگر محصولات کشاورزی اروپا را نمی خرد. این سیاست و عوامل دیگری باعث نارضایتی های اخیر کشاورزان اروپایی به شمار می رود. ما متاسفانه خیلی مایل نبودیم از این موضع فعال استفاده کنیم، ایران تهدید کرد ما به صورت پیش دستانه، نفت به پالایشگاه های کشورهای اروپایی طرف قرارداد نمی فروشیم ولی هیچ وقت به این سیاست عمل نکرد. یکی از مقامات آمریکایی بعد ها گفت ما در مجبور کردن کشور های مشتری نفت ایران به نخریدن، وارد قمار خطرناکی شدیم که می توانستیم برنده نباشیم؛ ولی ایرانی ها هیچ کاری نکردند.

■ **با توجه به گفتمان سازی رهبری در خصوص اقتصاد مقاومتی در چهار سال گذشته، آیا تغییر رویه ای در دو دولتی که با اقتصاد**



دکتر عبدالرسول قاسمی



برنامه پژوهشی پس از اقتصاد مقاومتی

دکتر عبدالرسول قاسمی، معاون پژوهشی دانشکده

استاد و چند دانشجو برای طرح پژوهشی خاصی اقدام می کنند. در برنامه ریزی گزنت ها حمایت های مالی را افزایش داده شده و اساتید می توانند درخواست حق الزحمه برای دانشجویان داشته باشند. در همین غالب در حال حاضر به دانشجویان دکتری بعد از تصویب پروپوزال ماهیانه حدود ۵۰۰ هزار تومان داده می شود. همچنین تفاهم نامه هایی با دانشگاه های خارج از کشور برای اعزام دانشجو به فرصت های مطالعاتی توسط دانشگاه امضا شده است. از دیگر برنامه ها برای ارتقای فضای پژوهشی در دانشکده، مذاکره با دستگاه های اجرایی جهت حضور دانشجویان برتر تحصیلات تکمیلی در طرح های پژوهشی دستگاه های اجرایی است که می تواند موجب کسب تجربه و درآمد زایی برای دانشجویان شود.

.....
برنامه ریزی پژوهشی مختص اساتید نیست و دانشجویان هم می توانند با مراجعه به اساتید و با توجه به توانایی هایی که دارند در گروه تحقیقاتی استاد مد نظرشان مشغول به کار شوند. این مهم در چارچوب هسته های پژوهشی تعریف شده است.

علاوه بر برنامه های کلی و درونزای پژوهشی دانشکده، پس از ابلاغیه ی اقتصاد مقاومتی با همکاری پژوهشکده علوم اقتصادی و مرکز پژوهش های مجلس، پروژه های تحقیقاتی در این راستا تعریف شد که در حال پیگیری و تدوین می باشد. این پروژه ها تحت عناوین ذیل در حال انجام هستند:

- موانع و الزامات توسعه مناطق آزاد و ویژه اقتصادی در راستای تحقق اقتصاد مقاومتی
- موانع و الزامات توسعه پایدار منابع آب کشور در راستای تحقق اقتصاد مقاومتی
- موانع و الزامات اصلاح نظام بانکی در راستای ایجاد ثبات و پاسخگویی به نیازهای اقتصاد ملی
- بهره وری، رقابت پذیری و اقتصاد مقاومتی
- قوام اقتصادی در بستر توسعه کارآفرینی از منظر اقتصاد سیاسی
- درآمدهای مالیاتی در راستای تحقق اقتصاد مقاومتی

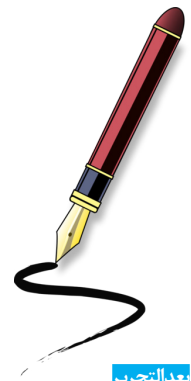
یکی از موارد موثر در رتبه علمی دانشگاه تعداد مقالات پژوهشی و کیفیت آن ها است. به همین سبب مدیریت جدید اهمیت زیادی به پژوهش می دهند و برنامه ریزی های خوبی در این رابطه انجام شده است. اولویت بندی پژوهش ها بر اساس نیازهای کشور است و بر اساس همین اولویت ها از طرح ها حمایت می کنیم. از جمله های کارهای

انجام شده برای توسعه ی پژوهش در مدت اخیر می توان از ایجاد تالار پژوهش و تجهیز آن برای اینکه مکانی باشد تا دانشجو ها بشینند و فکر کنند. تجهیز سایت دانشکده و ایجاد سیستم اتوماسیون که ارسال مقالات، پیگیری و داوری مقالات به صورت دستی نباشد، و مشخص کردن احکام شورای انتشارات برای برند سازی انتشارات دانشگاه علامه نام برد. بصورت کلی دو روش برای چگونگی انجام

پژوهش وجود دارد. یکی فراخوان دستگاه های اجرایی به دانشگاه و از دانشگاه به دانشکده و در آخر هم از دانشکده به اعضای هیئت علمی است. روش دوم درخواست مستقیم دستگاه های اجرایی از خود اعضای هیئت علمی است که در روش دوم اگر پژوهش به مرحله ی عملی برسد، کانال دانشگاه فعال شده و بر اساس اولویت بندی از آن طرح حمایت می کند.

در کنار حمایت از پژوهش ها، جهت دهی به پژوهش ها هم از مسائل مورد توجه ماست. شورای ارتباط با صنعت و نشست هایی برای بررسی مسائل نهادی ایران در برنامه ی ششم توسعه و طرح چشم انداز اقتصاد ایران بعد از مذاکرات هسته ای که با همراهی مسئولین مربوطه پیگیری می شود از این جمله اند.

البته برنامه ریزی پژوهشی مختص اساتید نیست و دانشجو ها هم می توانند با مراجعه به اساتید و با توجه به توانایی هایی که دارند در گروه تحقیقاتی استاد مد نظرشان مشغول به کار شوند. این مهم در چارچوب هسته های پژوهشی تعریف شده است. امتیازی وجود دارد به نام گزنت های پژوهشی، به این صورت که یک



بعدالتحریر

■ این نشریه هم با دو پرونده ویژه به دست شما رسید؛ پرونده هایی که هرکدام به حد چند رساله حرف دارند و بضاعت نشریه دانشجویی اندک؛ پس قطعا تمام حرف مربوط به این دو پرونده نگاشته سدید نبود و می توان حرف های افزون تری بر نوشته های سدید افزود. سدید از نوشته هایی که بخواهند ابعاد دیگری از پرونده هایش را بشکافند استقبال می کند.

■ سخن سدید، نوشته های دانشجویان است و می تواند عیب و نقص های زیادی داشته باشد. سدید علاوه بر اینکه بر خود می بالد که مطالبش ماحصل تراوش ذهن دانشجویان است؛ در پی دانستن عیوب خویش هم هست و می داند که طرح انتقاد از اندیشه ها؛ بزرگترین هدیه به دانشجویی است که می خواهد محکم سخن بگوید. سدید منتظر نقد و بررسی نوشته هایش است و از این سبک مطالب بصورت ویژه استقبال خواهد کرد.

■ در شماره گذشته وعده دادیم که می خواهیم در راستای ثبت تاریخ شفاهی دانشکده اقتصاد گامی هرچند اندک برداریم. در این شماره به واگویی آنچه در ۱۳ آبان ۸۸ برای دانشکده گذشت؛ پرداختیم. اتفاقات سیاسی هم بخشی از تاریخ این دانشکده اند؛ اما همه آن نیستند. مهمتر از اتفاقات سیاسی دانشکده، روند تکوین و آموزش علم است که حدود نیم قرن در این قلعه آجرقرمزی جریان داشته و تا وقتی که خراب نشود ادامه خواهد داشت؛ ثبت و تأمل در این تاریخ و به قول با سوادها "ذخیره دانایی" است که می تواند راهنمای امروز ما باشد. خاطرات خود را از کلاس های درس و مواجهه با علم (استاد و کتاب و جزوه و...) دست کم نگیرید و آن را از طریق سدید با دیگران به اشتراک بگذارید.

■ ... حکایت همچنان باقی ست.

■ به پایان آمد این دفتر...

■ دانشجویانی که حدود ساعت دوازده و نیم الی یک ظهر در دانشکده هستند؛ معمولا صدای اذان نارسایی را (حدود ۴۰ دقیقه بعد از وقت شرعی اذان) شنیده اند و شاید ندانند این صدا از کجاست. این صدا، از دبیرستان همسایه است که میان زنگ سوم و چهارم دانش آموزان نواخته می شود.

■ زمان اذان گفتن تنها تفاوت این ساختمان و ساختمان کناری نیست؛ بافت قدیمی دانشکده ما، سن و سال ساکنین و دبدبه و کبکبه ی حاضرین این دو ساختمان هم فرق می کنند؛ یکی معلم و دیگری استاد، یکی دانش آموز و دیگری دانشجو...

■ حداقل در نظر جامعه غیر از تفاوت های فوق، بین دبیرستان و دانشگاه تمایزات زیادی است. اما آیا واقعا تمایز زیاد است؟

■ اینکه اینجا دانشگاه باشد و لقب اهالی اش دانشجو، بیش از کارت دانشجویی و تابلوی سردرب، به فعالیت ما بستگی دارد؛ من و شمایی که قرار است نام مان دانشجو باشد.

■ یا ایها الذین امنوا اتقوا... و قولوا قولا سدیدا (سوره احزاب / آیه ۷۰)

■ ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا دارید و سخنی استوار گوئید.

■ مهمترین وجه ممیزه بین اهالی دانشگاه و دبیرستان، در استواری سخنشان است، قطعا استواری سخن به نام نشریه و "سدید" آن بودن نیست؛ استواری سخن به نویسنده ای است که تنها نشانه ی دانشجو بودنش، کارت دانشجویی اش نباشد. سدید می خواهد محفلی باشد برای دانشجویانی که فقط به کارت دانشجویی شان افتخار نمی کنند و حرف هایی دارند در حد و اندازه های دانشجو؛ در حد و اندازه های سدید...

3 DVD

مجموعه آثار ۲

مهر ۱۳۹۴

این نرم افزار توسط سایت مدرسه اقتصاد، به پاس چند دهه کوشش دکتر مسعود درخشان گردآوری و تهیه شده است. به امید آنکه سایر تلاش ها و کوشش هایی از این دست ثبت و محفوظ بماند که:

(مداد العلماء افضل من دماء الشهداء)

پیامبر اکرم صلوه الله علیه وآله وسلم

برای تهیه این نرم افزار به سایت madreseeqtesad.ir مراجعه

و یا با شماره ۰۹۳۹۲۰۲۵۶۹۶ تماس بگیرید



۲
فقه

درس گفتار
تاریخ عقاید اقتصادی
دکتر مسعود درخشان